

و عند کم القرآن و نزد شماست و آن سبک کتاب بعد است شمارا کتاب خدا است نیز تابع دگالی آنست و غیره پس است
گفته اند که آنحضرت خواست که تعیین کند یکی از صحابه را برای خلافت تا واقع نشود و نزاع میان ایشان یعنی گفته اند که خواست که
بیان کند مہمات احکام و تفصیل و تخیص تا حاصل شود اتفاق بخصوص و عمر رضی اللہ عنہ خواست که تخفیف کند بر آن حضرت صلی
علیہ وآلہ وسلم نزد سختی در بیماری و در است وی رضی اللہ عنہ کہ این حکم و امر از حضرت وی بخیرم و ایجاب نبود بلکه برای مصلحت ایشان
بود اگر گفتند متجاوزند و اگر گفتند ایشان اند و عادت ستمه بود کہ چون امر میکرد صحابه از بطریق ایجاب و الزام و ایشان مرحتبت
از ان میگرفت ایشان را برای و صلاح دید ایشان و اگر امری لایب و ضروری می بود نمیکند ایشان را با ایشان و عمر و است کہ
شاید امری باشد شاق و سخت بر صحابه موجب امتحان فتنه از بخت اشارت کرد کہ ترک آن اولی است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
صلیہ نیز ترک کرد و این مثل آنست کہ گذشت در اول کتاب از فرستادن ابی مریرہ کہ بشارت دهد مردم را کہ لا الہ الا اللہ گوید بشارت
پس منع کرد او را عمر تا مردم تکبیر نکنند و در عمل سست نشوند و طائفه گفته اند کہ این امر از آن حضرت ابتدا نبود بلکه سخت بعضی صحابه
از وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طلبیدند کہ چیزی بنویسد پس اجابت کرد و غیبت ایشان را چون دید کہ بعضی رغبت میکنند چنانچه عمر و
ہر کہ موافق وی بود ترک کرد و کہ اقال القاضی عیاض فی الشفاہ و اللہ اعلم بہقی گفته است کہ سفیان بن عیینہ از اہل علم نقل
کرده است کہ آن حضرت میخواست کہ خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از ان ترک کرد و بخت اعتماد بر آنچه تقدیر الهی رفته است و
اعتماد بر آنکہ تجاوز نخواہند کرد و از ان مؤمنان چنانکہ فرمود یابی اللہ و المؤمنون الا ابا بکر چنانکہ در فصل ثالث از حدیث بخاری
و ادعای شیعہ کہ مقصود کتابت وصیت برای علی مرتضی و اختلاف وی بود خالی از تناقض نیست چہ ایشان میگویند کہ در حدیث
اختلاف وی رضی اللہ عنہ نص قطعی بی ثبوت پیوستہ پس دیگر چہ احتیاج نوشتن است و تمام این صحبت در باب مناقب علی باید یافت
اہل البیت و خصم و این اختلاف کردند آنہائی کہ در خانہ بودند و خصومت و جدال و پیکار نمودند فتنہ من بقول قر و املیتب لکم رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بعضی از ایشان کسی بود کہ می گفت نزدیک گردانید یعنی اسباب کتابت کہ بنویسد برای شما پیغمبر خدا صلی
علیہ وآلہ وسلم و ہم من بقول ما قال عمر و بعضی از ایشان کسی بود کہ می گفت آنچه گفت عمر فلما اکثروا اللغو و الاختلاف قال رسول اللہ صلی
علیہ وآلہ وسلم قوموا عنی پس چون بسیار کردند بانگ و خروش و اختلاف گفت آنحضرت بر خیزید و دور شوید از من و لغو بفتح لام و غین معجمہ
مفتوحہ و سکون آن نیز آمد و طار مہملہ آواز یا آواز ہم کہ فہم کرد و نشود و قال عبید اللہ گفت عبید اللہ کہ راوی حدیث است از ابن عباس
مکان ابن عباس بقول پس بود ابن عباس کہ می گفت ان لرزیکل الرزیتہ ما حال بین رسول اللہ صلیہ چیزی است کہ در میان آمد میان
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بین ان کتب لہم ذلک کتاب و میان آنکہ بنویسد مرا ایشان آن کتاب الا اختلاف ہم و عظم از جهت اختلاف
ایشان و آواز و خروش ایشان کاشکی اختلاف و لفظ منکر و مذکور چیزی می نوشت کہ سبب بدایت شد و رزیتہ بر وزن ظلیہ مصیبت از رز
جماعت منی روایت سلیمان بن ابی سلمہ الاحول و در روایت سلیمان کہ یکی از ثقات دائمہ ایشان است در روایت می کند از وی سفیان بن
ایحییہ کہ است کہ قال ابی عباس الیوم الخميس و یوم الخميس روز پنجشنبہ و پنجشنبہ واقع شد از مصیبت غریب

وران اشارت میکنند بان روز پنجم که قضیه مذکور در وی واقع شده همگی پسر که بر او بن عباس بریاد این روز پنجمه باشد که حال صل
آن حضرت و وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم حتی بن و هم محضی چندان که در ذکر و اشک وی سنگ ز بار که در آنجا افتاده بود وقت
یا ابن عباس و ما یوم الخمیس گفتن ساری ابن عباس صیبت روز پنجمه و چه حال او بود و واقع شده در وی ظاهر عبارت در این است که قائل
این سلیمان احوال باشد و نه چنین است بلکه قائل این سعید بن جبیر است که سلیمان احوال را وی است از وی است از ابن عباس
چنانکه از سیاق کلام بخاری ظاهر شود و قائل گفت ابن عباس اشتر ببول الله صلی الله علیه و آله و سلم وجه بخت شد با حضرت در و س
فقال انی فی کتبت کتبکم کتابا بالان یفعلوا بعد و اید این گفت آنحضرت بسیار میفرماید که شتر را گویند را بنویس بر ای شما کتابی را که برگز
گرا شود بعد از وی همیشه گفته اند این عبارت بظاهر در آن می نگرد که مراد کتابت احکام باشد مفسدا و الله اعلم فکان عواصم من شاع و کثر
که در و اعتداف نمودند و لا یعنی عذنبی تنازع و نمی باید و نمی سز و نزوح پیغمبر تنازع و اختلاف ظاهر سیاق کلام در آنست که این کلام
ابن عباس است که در میان حدیث ادراج نمود و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت است فانه فقا لوالا ماشانه اجبرس گفتند بعضی صحیح است
شان او در حدیث است او را آبا محتاط و پریشان شده است کلام او بلب عرض این انکار است کسیکه می گفت بنویس بعد از این منع می
از نوشتن خیالی می کنند که محتاط شده است کلام این عفتا و حضرت او نتوان کرد و چه معنی پیش و ندیدان نیز آمده و می آمد و این نیز منع
از آن حضرت بگذارد که بنویسد و کلام محمول بر استغناء از نگاری است و اگر در حدیثی و ایات حرف استغناء مذکور باشد مقدسست فاسم
استغناء استغناء که بنویسد و چه معنی است و چه معنی است و چه معنی است و چه معنی است و چه معنی است و چه معنی است و چه معنی است
فقال دعونی ذرونی بگذارید مرا این شور و غوغا کردن فالذی انانی غیره مآذ غوغای الیس این حالتی که من انم از مرآت حق و توجه
بقای او سبحانه تعالی بهتر است از آنچه شما در آن میجوئید و بسوی آن از نزاع و خلاف و لغو فام چه تملک پس چون در گذشته از این گفت که
او که آنحضرت ایشان را بصلت فقال از جوا المشرکین من جزیره العوب بیرون آید مشرکان از جزیره عرب یعنی این جزیره عرب اول
کتاب در باب الوصیه گفته است و ایزد البعد و جائز و وید و اعمام کنیز بر اهل بیان که از امر او ملوک نزد شما نیز و از آنکند و کشید
ایشان اخواه مسلمانان باشند با کافر بخوماگنت این نیز هم جانند آنچه من بوم که جائز میباید ایشان را بصلت عن انانی و خادوش ماند آنحضرت
از صفت سوم و قائلانها نسبتها با گفت آنحضرت پس من فراموش کردم گفته اند که سوم همجهت پیش اسامه است که آنحضرت در تنبیه اسباب
آن بود و در شناسی آن بهار شد یا منع از قبر پرستی است چنانکه فرمود و گیرید قمر العبد از من مانده تی که پرستید می شود و قال سفیان بن عیین
سلیمان گفت سفیان بن عیینه این سخن که سکوت کرد و با گفت که من فراموش کردم قول سلیمان احوال است متفق علیه ۴۰۰ - و من
ان قال قال ابو بکر عمر بنی الله عنما بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنست که گفت گفت ابو بکر عمر را بعد از وفات
آنحضرت اطلق بیالی ام امین بر بار ابوسوی ام امین یعنی همزه و هم که مولا آنحضرت بود و در اوست از پدرش رسیده بود و روزی زید
بن حارثه و والده اسامه بن زید بود زور و کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زور و اما زیارت کنیز ام امین چنان که بود آنحضرت که
زیارت میکرد ام امین اهلما استیغنا الیهما بکت پس چون رسیدیم با بسوی ام امین بگریست ام امین ازین عبارت ظاهر میشود که این نیز هم

بجای

ابوبکر و عمر شد و در بعضی نسخ انتساب بلفظ تنقیه غائب یعنی رسید ابوبکر و عمر فقال الامام ابوبکر و عمر چه چیز که مانند ترا
 بوی سبب در گریه آمدی تو انا تعلیمین این ما عند خیر رسول الله آیا نیدانی تو ای امیر این که خیر یک نزد خداست از جهت تو
 بهتر است من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم تعالیت انی الابی انی الاعمى ان ما عند الله تعالی خیر رسول الله گفت امیر این که من گریه
 نکنم از جهت اینکه من نمیدانم که آنچه نزد خداست بهتر است من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و لکن ابی ان الوعی قد انقطع من
 ولیکن می گریم ازین جهت که وحی تحقیق منقطع شد نزول و می از آسمان نهمیتهما علی البکاء پس گفت و شورا پیدا امیر این با این
 وی ابوبکر و عمر را بر گریه بعد از امیر این مومنان پس شدند ابوبکر و عمر که گریه میکنند با امیر این و او مسلم ۴۰ و عن ابی سعید الخدری
 قال خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرض الذی مات فیه فیکت ابوسعید یرون انکما بانحضرت در بیماری خود که مرد
 در وی و سخن فی السجده حال آنکه ما و سجد بودیم عاصبارا سه خرقه بیه سر مبارک خود را بجای عصمت سجاده سبزه و عصابا بر بند خرقه
 پاره جا زده حتی اهو می شویم تا آنکه میل کرد و آنحضرت بسوی منبر فاستوی علی منبر بر آمد بنبر و اتبعناه و پیروی کردیم ما آنحضرت را
 و همراه وی رفتیم تا منبر قال گفت آنحضرت و الذی نفسی سیده الی الا نظر الی احوض من معامی هذا سگندبان خدا که بقای ذات من در
 دست قدرت اوست بدرستی من می نمیم بسوی احوض از نیجای خود که استیاده ام ثم قال ان عبد اعرضت علیه الدنیا و زینتها پس گفت
 آنحضرت که بنده از بندگان عرض کرده و نمود و شد بروی دنیا و آرایش آن فانتار الاخرة پس برگزید آن بنده آخرت را بر دنیا و در
 روایات آمده است که جبرئیل آمد گفت یا محمد فرمان شود که اگر خواهی در دنیا باش و خزان دنیا تو بسیار هم و کوهها را برای تو از طلا
 و نقره سازیم باش و ثوابی و درستی که نزد ما تراست از آن کم نگیریم و اگر خواهی نزد ما یا آنحضرت سر فرود آنگند و میگوند که از موالی آنحضرت
 یکی با تو عرض می یارم رسول الله چند روز زمین جاباش که از دولت تو ما برخورداریم و بسیار هم آنحضرت نگاه بجانب جبرئیل کرد و فرمود که مقصود
 چیست گفت همان خواهی که آنچه با تو عرض کرد چون آنحضرت قصه آن بنده را گفت فالتیظن لهما احد غیر الی بکرس و نیافت وزیر کی
 نکرد و این کلمه را نصیب مقصود را جز ابوبکر صدیق نقیطن بفتح تحتی بیه سکون فاجحکات ثلثه طافطنت و اناشدن وزیر کی نمودن و
 مقصود از کلام غیر قدرت عینا پس روان شد اشک از چشم الی بکرس یعنی الله عزوجل بکرس گریه و ثم قال بل نقدیک یا بانا و اجماع
 و انفسنا و اموالنا پس گفت که عاشق صادق جمال محمدی بود بلکه فدای تو میکردم و تو می دران و ما دران و جانتای خود را و مالهای خود را
 یا رسول الله قال گفت راوی ثم سجد پیش فرود آمد آنحضرت از منبر تا قام علیه حتی الساعة پس نایستاد آنحضرت بر خیز تا فرقیست
 و این آخر پادان آنحضرت بود بر منبر صلی الله علیه و آله و سلم و راه الداری ۴۱ و عن ابن عباس قال لما زلت گفت ابن عباس
 فرود آمد سوره اذا جاء نصر الله و فتح دعا رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه فاطمه زهرا را پیش خود قال نعیت الی العسی
 آنحضرت رسانید شده است بسوی من خبر موت من یعنی این سوره که مجربست با بدن نصر و فتح الهی و آمدن مردم در دین سلام الهی تعالی
 بمن به تسبیح و تحمید و استغفار شمرست تمام شدن کار خانه دعوت و توجیه استعداد سفر آخرت و رجوع بدرگاه عزت فیکت پس گریه کرد فاطمه
 رضی الله عنها شنیدن این سخن بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تکلی فانک اول الابی الاحق بی گفت آنحضرت بفاطمه که

زیرا که تو نخستین اهل بیت نبی در سنده بمن و در یابنده مرا یعنی تو بعد از من میش از همه می میری و بمن میری و الم فراق را بسیار
 نمی بینی و آنچه آن بود که فاطمه زهرا بعد از آنحضرت بقول صحیح پیشش ماه حلت کرد و بقول بی هشت ماه و بعضی سه ماه و دو ماه نیز گفته
 و بقول هفتاد و روز فصاحت پس بفاطمه چون خبر زد و رسیدن آنحضرت رسید خنده کرد و فرمود بعضی از اوج اینی پس بدید فاطمه را
 بعضی از زمان غیر صلی الله علیه و آله و سلم درین حال و گفته اند که مراد بعضی از اوج عایشه است رضی الله عنهما چنانکه در بعضی روایات
 بصریح آمده است ولیکن خطای این حدیث در تعدد دست فکلن پس گفتند آن بعضی از اوج یا فاطمه را یا کلبیت هم فصاحت ای فاطمه
 دیدیم ما ترا که اول گریه کردی سپهر خنده کردی این چه بود و قالت انه اخبرني انه قد بعث اليه فغضب فبكيت فقلت فاطمه بدستی آنحضرت
 خبر داد و مرا که رسانیده شده است بوی خبر موت وی پس گریه کردم فقال لي لا تبكي فانك اول اهل البيت فصاحت و در بعضی روایات
 آمده است که فاطمه خبر نداد و بحقیقت حال و گفت این سریت میان من و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر نمیدهم بان هیچ
 یکی از بعد از آن خبر داد بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت نیز بوی پوشیده و پنهان گفته بود و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم اذ اجاب نصر الله و افتتح و جابر اهل اليمين و قتیله آید یاری و اذن خدا و فتح کردن مکه و آمدن اهل بن که ابو موسی شعری کرده
 باشند رضی الله عنهم مقصد و تفسیر قول جن تعالی است که فرمود و آیت الناس به خلون فی دین الله افواجا و اعلام بانکه مراد بناس اهل بن
 بعد از آن مرح اهل بن گریه و فرمود و هم ارق ائمة ایشان یعنی اهل بن زرم و تنگ است و لها می ایشان کنایت است از عزت اجابت و قبول
 احکام و تاثیر از تواریخ تذکیر و مواظب و سلامت از غلظت و مساوت و الايمان بیان ایمان یعنی است که از من آید و اشارت بکمال اهل بن
 در ایمان اطاعت و انقیاد و محبت مبالغه در مدح و عنایت و انکسار بمانیت و علم حکمت که عبارت از معرفت حقائق اشیا و احوال آنهاست نیز
 یعنی است نسبت تمام من در و اشارت است با آنچه سوال کرد ابو موسی رضی الله عنه از احوال سبأ و معاد و حقائق و معارف است از او فرمود چنانکه
 در کتاب بداء التخلق گذشت و بعضی گفته اند که نسبت دادن ایمان و حکمت بمن بحجت آنست که ایمان از مکه پیدا شده و مکه از تهامه است
 و تهامه از یمن است و بعضی گفته اند که این کلام را آنحضرت در تبوک گفته که بجانب شام است و مکه و مدینه از آنجا بجانب یمن است پس مراد مدح
 مکه و مدینه است پوشیده همانند که سیاق حدیث در این است که این کلام در مرض خود فرموده بلکه آنکه گویند راوی این کلام است قریب ذکر
 اهل یمن درین حدیث از حدیث دیگر آورده ذکر کرده و الله اعلم و ابو عبیدة گفته که مراد بدان انصارند که در اسل از یمن اند پس شکایت کرده شد
 ایمان و حکمت ایشان بحجت مبالغه در مدح و صاحب فتوحات مکی حدیث انی لا احب نفس الرحمن من بجانب الیمن ای همین را همین حمل کرده
 که تفسیر و تفریح آنحضرت از کرب و ضیق معانکه اهل شرک از جانب انصار حاصل شده و الله اعلم و راه الدار می ... و عن عایشه
 انها قالت و روایت است از عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وی گفت یعنی نزد آنحضرت و آرا که یعنی وای دروس من نظام استر عایشه
 در و دیگر دس ندید که در بان و بعضی گفته اند که مراد برأس فوات است و اشارت کرد بدان نبوت خود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی
 علیه و آله و سلم ذاک لوفکان و اما حی آن یعنی موت تو ای عایشه اگر واقع شود و من زنده باشم فاستغفر لک و ادعوا لک پس طلب استغفار کن
 برای تو و دعا کنم ترا ففالت عایشه و احمکیاه ای مردن و مصیبت و هلاک من و کلک بفتح مشته و ضم آن در اصل یعنی مردن و هلاک

و...

وَقَدْ تَرَانُ كَلِيْدًا وَدُوسْتُ سَتٌ وَمَرَادُ نِيْجَا مَوْتُ سَتٌ وَذَكَرَ مَرِيضٌ نِيْزًا يَدَا مَوْتٍ مِيْدُهُ وَهِيَ كَلِمَةٌ مِمَّنْ نَلُوْرُ بِرِزْبَانِ عَرَبٍ نَزْدَ مَحْتِ وَجِبْتِ
 سِيْرُوْدِيْ اَنْكَةُ مَعْنَى حَقِيْقِيْ مَرَادُ مَا شَدَّ وَاصْدَانِيْ لَانْطَاكُ مَحَبِّ مَوْتِيْ عَائِيْشَةُ خَطَابُ بَحْضَتِ كَرُوْدِ بَحْتِ نَارُوْدِيْ نِيْازِيْ كِهْ دَرِ مِيْآنِ اَنْ
 كَفْتِ سَجْدًا سُوْكَندِ بَرَسْتِيْ سَنَ كَمَا نَ مِيْرَمُ تَرَا كِهْ دُوسْتِ مِيْدَارِيْ وَنُوْجُوْ اِيْ تُوْمَرُ مَرَا فُلُوْكَانِ ذَلِكُ سِيْرُ اَكْرُوْدِ شُوْدِ مَرُكُ مَن نَطْلَلْتِ اَنْ
 يُوْبَكُ مَعْرَسًا بَعْضُ اَنْ وَبَاكُ مَرَانِيْ مِيْكَرُوْدِيْ دَرِ اَنْزَمَانِ وَرُوْدِيْ كُنْدُوْ بَعْضِيْ اَنْزَمَانِ فُوْدِيْ الصَّرْحُ عَرَسُ اَعْرَاسُ نَاشُوْمِيْ كَرُوْدِ
 كَرُوْدِ وَرُوْدِيْ وَرُوْدِيْ اَنْزَمَانِ سَتٌ وَرُوْدِيْ نِيْزَا مَهْمِيْنِ مَعْنَى يَابِيْ مَعْنَى دَرِ اَنْزَمَانِ فُوْدُوْدَانِ مَعْقُوْدُ اَنْسَتِ كِهْ مَرَا وَرُوْدِيْ سَتِيْ
 وَبِيْكَرَانِ مِيْرُوْدِيْ وَرُوْدِيْ مَن نَالَهُ اَنْزَمَانِ جَانِ سَتٌ اَنْزَمَانِ مِيْشُوْمُ اِنْ نَالَهُ اَنْزَمَانِ فَقَالَ النَّبِيُّ كَفْتِ سَيِّئِيْ مَرُكُ مَن نَطْلَلْتِ اَنْ
 وَسَلْمُ مَلِ اَنَا وَارَسَا هُكْدَا اِيْ عَائِيْشَةُ ذَكَرُوْ دَرِ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 بَعْدَ اَنْزَمَانِ سِيْازِنْدُوْ جُوْ اِيْ بُوْ وَاِيْنِ مَعْنَى رَا اَنْخَضَتْ بُوْجِيْ دَنْسَتِ بَعْدَ اَنْزَمَانِ تَقْرِيْبِ ذَكَرُوْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 سَتٌ وَدَرِيْنِ خُوْشِ كَرُوْدِ اَنْزَمَانِ وَبَشَارَتِ وَاوْنِ اُوْرَابِيْنِ وِلَتِ نَمِيْشَتِ نِيْزِ سَتٌ فُوْدُوْ دَقْدَقْمَتِ اُوْرُوْدِ شَكِ رَا وِيْ سَتٌ
 اَنْ رَسَلِ اِلَى اَبِيْ بَكْرٍ وَابْنِهِ دَرِ اَنْزَمَانِ مَعْنَى حَقِيْقِيْ مَقْصِدُ كَرُوْمُ وَنُوْجُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 عَائِيْشَةُ بُوْ وَاَعْمَدُ وَوَصِيْتِ كُنْ اَبُوْ بَكْرٍ رَا اَنْخَضَتْ وُوْدِيْ عَمَدُ وَرُوْدِيْ اَنْزَمَانِ لِقَوْلِ الْقَائِمُوْنَ اَوْ تَمِيْنِيْ اَلْمُتَمَنُّوْنَ اَنْجَبَتِ رَسُوْلُ كَرْمَتِ
 اِيْنِ كِهْ بُوْ بُوْدِيْ كُوْنِيْدِيْ كَانِ كِهْ مَانَهُ اُوْرُوْدِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 وَارُوْدِيْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 پَسِ اَنْزَمَانِ حَبِيْتِ مَطْلَبِيْمُ وَوَصِيْتِ نَكْرُوْمُ وَدَنْسَتِ كِهْ خَلَاْفَتِ اَنْزَمَانِ وَرُوْدِيْ مَعْنَى حَقِيْقِيْ مَقْصِدُ كَرُوْمُ وَنُوْجُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 وَ اِيْنِ حَدِيْثِ اَوَّلِ دَلِيْلِ سَتِ بَرِخَلَاْفَتِ اَبِيْ بَكْرٍ بَعْدَ اَنْخَضَتْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ . . . وَعَنْهَا قَالَتْ رَجَعْتُ اِلَى رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَوْ مَن جَبَا زُوْدِيْ مَن اَلْبَقِيْعِ كَفْتِ عَائِيْشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا بَا زُوْدِيْ سَبُوْمِيْ مَن اَنْخَضَتْ رُوْدِيْ اَنْزَمَانِ جَبَا زُوْدِيْ مَن اَلْبَقِيْعِ كِهْ
 مَدِيْنَةُ سَتِ فُوْجُوْدِيْ وَاَنَا اَبُوْ صَدَا عَالِيْسِ يَأْتِ مَرَا اَنْخَضَتْ وَحَالِ اَنْكَةُ مَن مِيْ يَأْتِيْمُ دَرِ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 مَلِ اَنَا يَاعَائِيْشَةُ بَلِكُمُ مَن سَيُكُوْمُ اِيْ عَائِيْشَةُ وَارَسَا هُكْدَا اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 وَرُوْدِيْ مَن سَيُكُوْمُ اِيْ عَائِيْشَةُ اِنْ مَن مَن سَبُوْمِيْ مَن تَرَا كُنْ كُنْ تَرَا اَوْ مَانِ بَلِكُمُ اَرْمُ بَرُوْ وَاُوْرُوْدِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 بَرَانِيْ كُوْ يَا كِهْ مَن مَلَابِسِ وَنَحَا اَلْمُكُوْمُ وَوَالِدُهُ لَوْ كُنْتِ ذَلِكُ رَحِيْبَتِ اِلَى مِيْ سَجْدًا سُوْكَندِ اَكْرُوْدِيْ تُوْ اَنْزَمَانِ مَرَانِيْ مَرَانِيْ مَرَانِيْ مَرَانِيْ
 فَعَرَسَتْ فَيَبَعْضُ نَسَاكُ مَن عَرُوْدِيْ مِيْكَرُوْدِيْ تُوْ دَرِ خَائِمَةِ مَن بَعْضِيْ زَمَانِ تُوْ فَوْتِيْمُ رَسُوْلِ اللهِ سَبِ شِيْرِيْنِ كَرُوْدِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 وَسَلْمُ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 اَنْ رَجُلًا مَن قُرَيْشِ وَخَلِ اِلَى اَبِيْ عَالِيْسِ عَلِيْ بِنِ الْحُسَيْنِ وَ اِيْتِ مِيْكَنْدُ اَمَامُ حَبِيْبُ صَادِقِ اَنْزَمَانِ رُوْ اُوْرُوْدِيْ كِهْ اَمَامُ مُحَمَّدُ بَا قُرَيْشِ كِهْ مَرُوْدِيْ
 وَرُوْدِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 عَنْ رَسُوْلِ اللهِ كَفْتِ اَنْ مَرُوْدِيْ اِيْ حَدِيْثِ كُنْ تَرَا اَنْزَمَانِ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ
 عَنْ رَسُوْلِ اللهِ كَفْتِ اَنْ مَرُوْدِيْ اِيْ حَدِيْثِ كُنْ تَرَا اَنْزَمَانِ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ اِيْ مَرُكُ فُوْدُوْ

مارا از ابی القاسم که گفت آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم قال لما مرض رسول الله فجا سیکه یبارشہ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم انما
 جبرئیل آمد اورا جبرئیل علیه السلام فقال میں گفت جبرئیل یا محمد ان اللہ ارسلنی الیک بدستی کہ خدای تعالی فرستاده است مرا بسوی تو کہ یک
 از جهت گرامی داشتن مرتا و تشریف اک و بزرگ داشتن مرتا خاصه ملک در حالی کہ این تکریم و تشریف مخصوص است بتو ایسا ملک تمام عالم
 منک می رسد ترا از چیزی کہ وی تعالی داناست آن چیز از تو بقول کیفیت تجرک میگوید خدای تعالی چگونه می بایی تو خود را چیست حال تو
 قال بعدنی یا جبرئیل ثم ما گفت آنحضرت بیایم خود را ای جبرئیل مملکتی که در با و صیایم خود را اندوختن شاید کہ این غم و کرب از جهت است
 و دین بود کہ چه واقع خواهد شد بعد از وی ثم جاز الیوم الثاني پسترا آمد جبرئیل آنحضرت را روز دوم فقال له ذلک پس گفت مراد آن سخن کہ روز
 گفته بود فرو علیه العنبر صلی الله علیه وآله وسلم کما راول یوم پس رو کرد بر جبرئیل و جواب داد اورا آنحضرت چنانچه جواب داده بود نخستین روز غم
 جاریه الیوم الثالث فقال له کما قال لاول یوم و در علیه کما رو علیه و جابریه ملک فقال له اسمعیل و آمد جبرئیل فرشته که گفته میشود اورا اسمعیل
 علی مائة الف ملک کہ موکل است بر صد هزار فرشته کل ملک علی مائة الف ملک هر فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته و گفته اند کہ این اسمعیل
 صاحب سمای و نیاست و در حدیث ذکر ملک الموت نکر و از جهت ظهور آن و علم بدان یا تواند کہ ملک الموت بعد از آمدن جبرئیل روان ملک
 در آره حاضر شد و سیوطی در کتاب الحجاب یک فی اخبار الملک از بیعتی در کتاب دلایل آورده کہ چون روز سوم شد فرو آمد جبرئیل با و
 ملک الموت بود در باره و فرشته بود در هوا کہ اورا اسمعیل میگوید موکل بر بقبا و هزار فرشته و بر فرشته از آن موکل بر بقبا و هزار فرشته فاستان علیه پس
 طلب اذن کرد و آن فرشته اسمعیل نام از برای درآمدن بر آن حضرت و سابعه پس رسید آنحضرت جبرئیل را از حال این فرشته پس جواب داد
 جبرئیل کہ این فرشته است چنین و چنین و این در حدیث مذکور است ثم قال جبرئیل هذا ملک الموت یستأذن علیک پسترا گفت جبرئیل این
 فرشته است یعنی عزرائیل است طلب اذن میکند تا در آید بر تو ما استاذن علی آدمی قبلک استیذان نکرده است برای درآمدن بر تو است
 پیش از خود را استاذن علی آدمی بعد از تو یعنی این شرف و کرامت مخصوص آنحضرت است کہ ملک الموت
 طلب اذن می کند کہ در آید بر تو و الا بر آدمیان دیگر یکایک می در آید و جان می ستاند فقال ایند که پس گفت آنحضرت اذن ده مرا و را
 فاذن له پس اذن داد جبرئیل ملک الموت را پس درآمد علیه السلام و او ملک الموت بر آنحضرت ثم قال پسترا گفت ملک الموت
 یا محمد ان اللہ ارسلنی الیک بدستی خدای تعالی فرستاده است مرا بسوی تو فان امرنی ان امضی روحی فقبضت پس اگر بفرا می مرا
 کہ بستانم روح پاک ترا بستانم آنرا و ان امرنی ان اترکک ترکه و اگر بفرا می مرا که بگذارم روح ترا بگذارم آنرا فقال فقبضت پس گفت آنحضرت بکنی
 و می ستانی جان مرا ای ملک الموت قال نعم بک امرت گفت ملک الموت آری میکنم و باین امر کرده ام و امرت ان امض
 و امر کرده ام که فرمان داری کنم ترا و بفرموده تو بستانم ثم قال پسترا گفت راوی نظر الی صلی الله علیه وآله وسلم الی جبرئیل علیه السلام
 پس نظر کرد آنحضرت بسوی جبرئیل کہ چه میگوید ملک الموت و چه باید کرد و مرافقال جبرئیل یا محمد ان اللہ قد استأذن الی القابک یسئلت
 جبرئیل بدستی خدای تعالی بجهتین آرزو دارند و خواهان است بدیدار تو و ملاقات تو فقال العنبری پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
 ملک الموت ملک الموت را امض و در بعضی نسخ ما امرت به در گذران مرغیزی را که امر کرده شده بدان چیز و بکن هر چه

حکم خداست تقبض روح پس قبض کرد و ملک الموت روح پاک آنحضرت را گویا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آمدن جبرئیل ملک الموت
و ملک دیگر و این گفت و گو مذکور شد زمانی فرصت یافت و ازین قضیه بعضی اعجاب خیر و او بعد از آن مقبول شد یا بعضی اصحاب
که حاضر بودند نیز این قضیه یکشوف گشت و شامه و نو و نو و از جمله این صحابی یا تابعی بود که از وی تعبیر مروی از قریش نمود و در باطن
چنین میخند که تو از حضرت علیه السلام بصورت مروی از قریش متشکل شده با نام زین العابدین رضی الله عنه آمد و تو می گویی که در و باشد پس از
تعبیر بلفظ بیستم نمود و حکایت کرد و رفت بر و الله اعلم فلما توفي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبارت از
آمد تعزیه و تعزیر بصبر فرمودن مصیبت زوده را و تسلی داودن او را و عزای صبر و شکیبانی و در بعضی نسخ و جارت بود و سمعوا صوما من
العبیت شنیدند صحابه آوازی را از گوشه خانه که میگوید السلام علیکم اهل البیت سلام بر شما ای اهل بیت پیغمبر یا ای جماعت که در خانه
آید در حقه الله و بکاتبه و مهربانی خدا بر شما باد و فرمودی های کرم وی ان فی الله عزای من کل مصیبه بدستی و خدا عزایست از هر مصیبت
عبادت را بچند و ده معنی گفته اند بدستی که در خدا یعنی در کتاب خدا تعزیه و تسلی است از هر مصیبت اشارت است بقول وی سبحانه انما
وانا الیه ارجعون پس عزای اینجانب یعنی تعزیه است یا درین خدا تعزیه است که شارع رفیق و تخریق ان بنوده است و بعضی گفته اند که معنی آن
که خدا صبر فرمایند و تسلی دهند است و این را زبان عرب علم میگویند که نحو روایت فی زید اسد یعنی در زید شیر را معنی زید را همچو
شیر یافته و این مناسب ترست بقول وی که فرمود و خلفا من کل هالک و خدا خلف است از هر هالک شونده و خلف بمعنی خلیفه یعنی
آنکه بجای کسی نشیند و کاری و دو کاس من کل فائت و در یافتن و رسیدن است از هر گذرنده و قوت آنکه معنی آن باشد که امید ثواب خدا
و نظر داشتن بر آن حال است بصبر بر هر فائت بر هر مصیبت و هر یک نقصان آزار نماند این معانی نزدیک یکدیگرند و حاصل همانست
که خدا بسند است از هر چیز و بسندگی میکند از وی هیچ چیز نماند تقوا پس سجده اعمال کنید نه بجزوی و در بعضی نسخ فاقوا یعنی پس بسیاری
تقوی کنید و ایاه فارجا و خدا را امیدوارید نه جز او را و انما الهما من جملة الالباب فی مصیبت و هر گسسه که مردم گردانید و شده است
ثواب را یعنی مصیبت بنا مصیبت نیست از جهت وجود ثواب آخرت و اینست که میگوید و ان ثواب محروم دانند فقال علی
رضی الله عنه انه من من هالک است علی رضی الله عنه آیا در می زید بکسیت این مرد که تعزیه کرد و هو آنحضرت است که تعزیه اصحاب اهل
آنحضرت آمد و ظاهر و متبادر از سیاق کلام آنست که مراد علی امیر المؤمنین علی باشد که حاضر بود در آنوقت و احتمال آرد که امام علی زین العابدین
باشد که وقت روایت حدیث صحابیان مجلس خود گفت و الله اعلم و او اهمیت فی دلائل النبوت و در حسن حصین بر فرستد که آورده که
چون وفات یافت آنحضرت تعزیه کردند ایشان را ملائکه و ذکر کرد این عبارت که در حدیث مذکور شد بعد از آن آورده که در آمد مروی است
صبر علیس گمانم و در گذشته از مردم پس بگسیت سبته التفات کرد بسوی صحابه و گفت ان فی الله عزایس گفت ابو بکر و علی
بنوا آنحضرت این دلالت دارد بر آنکه مراد علی در حدیث سابق علی رضی الله عنه است **باب** در شماتت و لواحق سابق

الفصل الاول عن عایشة رضی الله عنها قالت مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیا را اولادها و اولادها و اولادها
گفت عایشة رضی الله عنها که گذشت آنحضرت بعد از وفات نه دینار زنده و در هم فرو و نه گوسفند و نه شتر و لا اوصی شیئی و نه وصیت کرد

چیزی از مال بر آن گذشت هیچ مالی تا وصیت کند و اما آنچه از مال بنی النضیر فکد و مانند آن بود صدقه کرده بود و بر مسلمانان بعد از نطفه
 عیال و اوه سلم ۲۰ و عن عمرو بن اخطاب اخذ جوبیر روایت کرده است از عمر بن الخطاب که صحابی بود و جوبیر نیت اخطاب است که از مال
 مؤمنین احوال وی در ذکر ازواج مطهره گذشت قال مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عند موت وینار اولاد سما و لا عبد و
 لانه و لا شیء انکذشت آنحضرت نزد موت خود و دینار و درهم و نه غلام و نه داه و نه چیزی الا ابنته البیتا بکر استروی که سفید بود که از او
 ولد نام بود و مقوقس بن مسم و فتح قاف اولی و کسرتانیه حاکم اسکندریه بعد از فرستاده بود و سلاخ و مگر ساز جنگ وی و در بعضی روایات
 زره مخصوص واقع شده که در پیش پیروی گرو بود و درضا جعلها صدقه و مگر زمین که گردانیده بود و آنرا صدقه و وقف بر فقرا و اهل کربان
 درختان بنی النضیر فکد و مانند آن بود و راه بخاری ۳۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقسم ورتقی
 دینار بخش نکند و ایشان بن یک دینار را ماترکت بعد نطفه سنائی چیزی که بگذارد من پس از نطفه زنان من گفته اند که زمان آنحضرت
 حکم سعادت دارند از جهت عدم جواز نکاح بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم پس از نطفه ایشان انفقه چنانچه سعادت را و مؤمنان
 بعد از اجرت حامل من مراد بعامل کسی است که خلیفه وی صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وی باشد که صرف کند تر که در امصار و می و برسانه او را
 بستحان که آنحضرت صرف میکرد در ایشان و مؤمنان و صل معنی باره گرانی فقه صدقه پس آنچه باقی ماند بعد از نطفه نسا و مؤمنان اعمال صدقه
 است مصرف است بر فقرا چنانکه در حالت حیات همچنین بود متفق علیه ۳۰ و عن ابی بکر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم لا نورث ماترکنا صدقه میراث یافته میشود از چیزی که گذارده ایم از مال صدقه است و مصرف است بر فقرا و مسکین این حدیث را
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه در وقت طلب کردن فاطمه زهرا میراث را روایت کرده و گفت که من خلیفه آنحضرت هستم چرا که آنحضرت صرف میکرد
 من هم سکنم و غنماری شما نیز می کنم چنانچه آنحضرت میکرد و من از آنحضرت شنیده ام که ما یعنی انبیا میراث نمیباشد و نه که این تنها باقی
 گفت رضی الله عنهما با ازواج مطهره نیز گفت وقتی که ایشان نیز طلب میراث کردند و عمر رضی الله عنه تولیت آنرا بعباس و علی رضی الله عنهما
 داد و چون در میان ایشان نزاع شد و گفتند که قسمت کرده بره میان ما قسمت نکرد و بی قسمت میان ایشان گذشت و ما در تنها
 تولیت آن در دست اهل بیت نبوت بود و بعد از آن بظلم و تعدی مردان از دست ایشان رفت و نه که تنها ابو بکر صدیق حکم کرد و بعد میراث
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلکه کسی را طلبید و از بیهوشید و همه حکم کردند بدان و گفتند که از آنحضرت همچنین شنیده ایم و برین قرار است
 چنانکه در احادیث آمده است متفق علیه ۳۰ و عن ابی موسی عن النبی روایت است از ابی موسی اشعری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انه
 قال که آنحضرت گفت ان الله اذ اراد حتمه من عباده خدای تعالی چون می خواهد هر بانی گرویی از بندگان خود است جماعتی که فرستاده
 بسوی ایشان پیغمبری قبض نمیدانند و ما را خدای تعالی پیغمبر آن است را پیش از آن است یعنی پیش از نزول غدا بفرجه لهما و طاب سلفا
 بین بر میبایس میگردد و از خدای تعالی پیغمبر را برای است و طاب سلفا بین و سلف نیز روزن او و معنی فرط چنانچه سابقا معلوم شد آنکه پیش از نزول
 تا اسباب را از او دورین پاک کردن جاها جز آن است که معنی تمیز منزل کند و میبایس از سلف آنکه پیش گذشته باشد از بدین قرابت
 و آنچه بر او بیک معنی اندواذ اراد بلکه الله عز و جل میبایس و چون خواهد خدای تعالی بپاک استی را غدا بپسند آن است را و حال آنکه

ج

پیغمبر آن است زنده است بلکه بهترین و پاک بصره با و سکون لام فی تالاک قابلکما و هو یطیر پس ملاک میگردد از خدای تعالی آن است
را و حال آنکه پیغمبری نگر و قافه عینی بهلکتها پس تنگ میگردد و آرام نمیدهد هر دو چشم پیغمبر را بهلاک شدن است و قره العین کنایت است
از خوشی و شادمانی و تحقیق این لفظ در مواضع متعدد کرده شده است حین لذیذ و عرصه امره تنگامی که نسبت بدروغ کرده است
پیغمبر او بیقرمانی کرده اند امرا و درین حدیث بشارت است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مراست در حوزة خود را بگذراند

از سر ایشان پیش از نزول عذاب رواه مسلم ۶۱۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم والذی نفس محمد سیده
سکنه سجده ای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست لیا من علی احدکم یوم و لایرانی بر آینه سیاه بیریکی از شمار وزی و نه بنید مرا
بجست گذشتن از عالم ثم لان برانی احب الی من اهل و مال معکم بر آینه دیدن وی مراد است از آنکه در است بسوی می از اهل
و عیال وی و مال وی یا اهل و عیال مراد دیدن آنحضرت است در حیات او و صحبت داشتن با وی صلی الله علیه و آله و سلم یا بعد از وفات
در خواب یا در بیداری بلکه این مناسب تر است بسبب حال شتاقان حال او که مستغرق اند در تصور بحال صلی الله علیه و آله و سلم

صلی الله علیه و آله و سلم ۲۴ باب مناقب قریش و ذکر القبائل مناقب جمع منقبت است بمعنی فضیلت و شرف
و در قاصوس گفته منقبت منقبت و فی الفرائح منقبت منقبت و منقبت جمع است و منقبت جمع است و منقبت جمع است
نقبا جماعت نقابت نقبتی کردن و از سیدو منقول است که نقابت کلمه است بمعنی نقیب و نقیب بمعنی نقیبی کردن و نقیب اصل
معنی راه در گو و در سیدو و کلمه ای است بمعنی و در موضع شان مرد و نقیب بمعنی نقیبش و تحقیق خبر نیز آمد و در قریش قبلیه خاصه است از عرب
در اصل اسم آن قبیله است که نام کرده شده است در آن نام است قوی ترین دو اب در یاد گویند و در یانای است که
می خورد و ما بیان اوج مای بر وی غلبه تواند کرد و معانی دیگر نیز گفته اند و مشهور است که گفته شد و قبائل جمع قبیله است بمعنی اولاد
یک بر قبیله در اصل شعبی کانه صحت و قبائل اجزای وی اسم قبائل عرب از نجاست و بالانرا از منقبت است بعد از آن قبلیه غلبه

عجارت بعد از آن طبق بعد از آن فخر و جوی قبلیه است که در فی الصحاح ۹۰ الفصل الاول عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه
و آله و سلم قال الناس سبع قریش فی بذاشان گفت آنحضرت مردم تابعان پس روانند قریش را درین کار مسلم تبع مسلم
مسلمانان مردم تابعان اند مسلمانان قریش را و کافر هم تبع لکافر هم و کافران مردم تابعانند کافران قریش را و مسلم تابعانند
خمس است پوشیده شما که ظاهر از شیاق حدیث آنست که مراد باین شان دین باشد و جود او و عدا و قریش است و مقدم اند در امر دین
و پیشوای مردمند در ایمان و کفر پس مسلمانان اتباع مسلمانان ایشان باشند و کافران اتباع کافران و عرب انتظار میدهند از اسلام
یا چون مکه فتح شد و قریش در اسلام آمدند عرب فوج فوج آمدند و در اسلام چنانکه سوره اذا جاء نصر الله و ثبات بان میکند مقصود
بیان تقدم در ریاست ایشان است و بعد از اسلام در جاهلیت و لیکن فضل و شرف باعتبار اول است نه ثانی مگر آنکه مراد بیان مطلق
ریاست باشد خواه حسب دین یا باعتبار دنیا و در جاهلیت نیز نسبت الله و مناصب وی از سدانست و سقابت و رفادت و جز
آن در قریش بود و غیر ایشان و بعضی گفته اند مراد ایشان خلافت و امامت است چنانکه در احادیث آمده است و مراد است مردم

بر تبعیت قریش و اگر مخالفت در زنده تبعیت ایشان نوزد و منافات بان ندارد متفق علیه ۲۰ و عمر بن جابر بن النبی صلی الله علیه

و آله و سلم قال الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و هم تابعان قریش اند و یکی بدی یعنی در اسلام و کفر چنانکه تقریر کرده است

رواه مسلم ۳۰ و عمر بن ابی سلمه علیه و آله و سلم قال لا یرزال هذا الامر فی قریش گفت آنحضرت همیشه می باشد آنخلا

در قریش یعنی می باید که در ایشان باشد و جاز نیست شرعاً عقد خلافت مگر در ایشان را و برین منعقد شد اجماع در زمین صحابه

و باین حجت کردند مهاجران با انصار باقی منعم نشان ما دم که باقی باشد از ایشان دو کس جز خلیفه مابکی ازین و خلیفه باشد

دیگری تابع دین برانعم است و الا امر خلافت بدو کس انتظام نمیگردد متفق علیه ۲۰ و عمر بن معاویه قال سمعت رسول الله گفت

معاویة شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت ان هذا الامر فی قریش برستی این امر یعنی خلافت در قریش است

لا یجاء بهم احد الا کذب علی وجه دشمنی ندارد ایشان را هیچ کس مگر آنکه بر روی افکنند او را خدای تعالی یعنی خوار و مخدول گرداند ما اقا

الدین ما دمی که بر پا دارند قریش دین او تائید و ترویج کنند احکام دین و شریعت را و اگر این نکند بیرون آید این امر از ایشان

مستحق منزل گردند و بعضی گفته اند که مراد برین نماز است و اطلاق دین و ایمان بر نماز آمده است و در روایت دیگر آمده است ما اقا ما

و بعضی گفته اند که مراد ترغیب و تحریص ایشان است بر اقامت صلواته و تزیین و تحلیف با آنکه اگر اقامت نکند شاید که این امر از دست

بر آید و مراد بر ایشان غالب آید در راه البخاری ۵۰ و عمر بن جابر بن عمر صحابی است و این روایت را در صحیحین ابی جابر

است نقل است از وی که گفت که می گذشتند که دکان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت مسح کرد رخسارهای ایشان را

بعضی را یک رخساره و بعضی را هر دو رخساره به جهت شفقت و رحمت مسح کرد و یک رخساره مرا پس بود آن رخساره بهتر و روز

از رخساره دیگر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقول لا یرزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفه گفت شنیدم آنحضرت را

که میگفت همیشه باشد اسلام گرامی از چند نژاد و از ده خلیفه کلام من قریش همه ایشان از قریش اند و فی روایت لایزال امر الناس

ما ولیهم ثمان عشر رجلا کلام من قریش همیشه باشد کار مردم گذرنده و بر نفس عدل و انتظام روند و ما دم که والی شوند ایشان را و از ده

که همه ایشان از قریش اند و فی روایت لایزال الدین قائما حتی تقوم الساعة همیشه می باشد دین تا آنکه قائم شود قیامت او بگویند علیهم السلام

خلیفه کلام من قریش یا آنکه باشد بر ایشان دوازده خلیفه همه ایشان از قریش متفق علیه و در بعضی طرق این حدیث آمده است که و ابوبکر

لا یلبث الا لثلاثا و ابوبکر درنگ نمیکند مگر آنکه اشکال کرده اند درین حدیث که ظاهر از وی آنست که دوازده خلیفه بعد از آنحضرت

باشند و دینی یکدیگر متصل که مستقیم شود بر ایشان امر دین و عزیز گرد و بوجود ایشان اسلام و جاری گردد و بعد از آن ایشان احکام

با آنکه شهادت نمیدهند بان آنچه واقع است در وجود زیرا که هستند در ایشان از امرای جور و فساد از بنی مروان که ممدوح نیست در حق

ایشان و محمود نیست سیرت آنها و نیز در حدیث صحیح آمده که اختلاف بعدی بشود ششم نصیب یکا عضو صناد و اتفاق کرده اند

عبارت آنکه بعد از سی سال خلفا نیستند بلکه ملوک و امرا اند و اختلاف کرده اند در توجیه این اشکال بر اقوال اول آنکه مراد دوازده نفر است

که قائم شدند بعد از آن حضرت سلطنت و امارت و انتظام پذیرفت با ایشان ملک و سلطنت بی نزاع و اختلاف و ظاهر امور نیز

حج

ورعایا اگر چه بعضی از ایشان جبار و خارج از دایره عدل و احسان بودند و واقع شد اختلاف در زمان نبی بن عبد الملک بن مردان که دو از دویم است و اجتماع آوردند بروی مردم وقتی که مردم می هشام نزدیک چهار سال بعد از آن است و در بروی کشته او پس منتشر شد فتن و متغیر گشت ازان و زاحمال اینچنین گفته است قاضی عیاض مالکی و استحسان کرده است شیخ ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهر برین اقوال درین حدیث و راجح ترین توضیحات در وی این قول است و گفته است که مؤید این است آنچه در بعضی طرق صحیحین حدیث واقع شده است که کلام جمیع علیه امر الناس مراد با اجتماع انقیاد و اطاعت و اتفاق است بریت آنها اگر چه بکراهت هم باشد و حدیث وارد در مدح و ثنای ایشان نیست بدین عدالت و حقانیت مگر ازین جهت که انتظام و اجتماع اول سخاوت کلمه است و خلافی که حکم کرده است حدیث بانتهای آن تاسی سال خلافت کبری است که خلافت نبوت است و این خلافت آثار و استمرار شأن است قول ترمذی امر بعد از خلفای ایشان خلفا را چنانچه خلفای عباسی میگفتند اگر چه مجاز است آتی پوشیده نماند که این قولی خالی نیست از عدم ملائمت بسباق حدیث که فرموده است لایزال الاسلام عزیزا و لایزال الدین قائما اگر چه ملائمت بر وجه دیگر که لایزال امر الناس مضیا و حدیث صریح است در مدح ایشان بصلاح دین و ظهور حق و قوت اسلام در زمان ایشان بعد است ایشان و بعد اعلم ثانی آنکه مراد خلفای عادل و امرای صالح اند که مستحق اسم خلافت اند بحقیقت و لیکن لازم نیست که بعد از آن حضرت در بی تمام تحصیل باشند شاید که این عهد تمام شود و تا زمانی اگر چه تا قریب قیام ساعت است باشد تشریحی گفته که راه است درین حدیث و هر چه در حدیث ورود یافته همین ثبوت است آنکه مراد وجود ایشان است بعد از مدت مدیدی و این خبر است از منزه صادق ازان حال و در حدیث دیگر آمده است که چون پسر و مهدی مالک میشود امر راجح مراد اولاد سبط اکبر یعنی امام حسن مجتبی پسر مالک میشود پنج مراد اولاد سبط اصغر یعنی امام حسین پسر وصیت میکند آخر ایشان مروی را از اولاد حسن پسر مالک میشود بعد از وی و ولد وی و تمام میگردد بان عدد و دوازده مرتبه که امام از ایشان امام عادل ثانی مهدی است و این توضیحی موجب است اگر حدیث وارد در وی صحیح باشد و روایت کرده شده است ازان عباسی و حدیث مهدی که گفت کشته شود و بعد حق تعالی بوجود وی غم و اندوه و بگری و اندوه بعد وی هر جور و فساد بعد از آن الی امر شود و بعد از وی دوازده کس صد و پنجاه سال سپهر فتنی میشود و زمانه رابع آنکه مراد وجود این عدد است در عصر واحد که اتباع و اطاعت میکنند هر کی را طاعت و توبه نیست آنچه واقع شده است نزدیک است که باشد بعد از من خلفا و بسیار شوند مقصود آنحضرت اخبار است با عجب فتن که بعد از او ظاهر خواهد شد تا آنکه در یک زمان دوازده خلیفه باشند و مراد آنست که امر دین منتظم خواهد بود و اسلام عزیز تا این زمان درین زمان اختلاف خواهد پذیرفت و در توضیحات سابق معنی آن میباشد که در زمان دولت این دوازده منتظم باشد و بعد از وی مثل این است آنچه ذکر کرده اند شرح این حدیث و الله اعلم بر او رسوله ۶۶ و محمد بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم غفار غفر الله لهما غفار کعب بن سعید و فانا مقلبه لیس و ابو ذر غفاری رضی الله عنه از دست دعا کرد آنحضرت ایشان را فرمود با من و خدا می تمام ایشان را و احتمال دارد که اخبار باشد از مغفرت الهی ایشان را و اسلام نیز مقلبه لیس است که نسبت بوی سلمی میگونیید سالها صلح کند ایشان را خدای تعالی یعنی معاملة کند با ایشان بچیزی که موافق باشد و ایضا گفته ایشان را و دعا کرد ایشان را باین دعا زیرا که ایشان اسلام آوردند بی حرب و این سینه

احتمال خبر دارد و غصبه بضم عین و فتح صا و طه و تشدید یا عصمت که خدا را و رسول خدا را و آن قبلیه است که
 تر از این میجوید نشنید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا میکرد و برایشان در قنوت و این اخبار است قطعا و احتمال عام دارد و این
 با طریقت در آنکه باقی او نیز خیر باشد مشفق علیه . . . و عثمان بن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرئتم فی الانصار و جمیعهم
 جیم و فتح حا و سکون یا و فریقه بضم میم و فتح زای و سکون یا و نون و سلم و غفار و اجمع بضم همزه و سکون شین کجه و بضم موالی این قبلیه یا
 موالی بن اندر معنی ناصر محب و برین تقدیر موالی بفتح یا میسرند جمیع موالی است در روایت کرده شده است موالی بفتح میم و کسر لام با تین
 بعضی از ایشان دوستان باری و است گان بعضی از میسر لهم موالی دون الله و رسول نیست مرایشان محب و ناصر جز خدا و غیر
 مشفق علیه . . . و عثمان بن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غفار و فریقه و جمیعهم خیر من بنی تمیم فرمود این قبائل خیرترند
 از بنی تمیم نسبت به بنی اسلام و حسن آثار ایشان و از بنی تمیم خیری غریب در صحیح بخاری روایت کرده شده است که آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم برایشان فرمود بشارت باد شمارا ای بنی تمیم ایشان گفتند بشارت و ادوی چیزی بجا بد یعنی از دنیا یعنی میموم شد بشارت
 بد که بشارت بشارت موقوف باشد پس آنحضرت در غضب آمد در وی باشعری آورد و گفت بشارت باد شمارا ای شعری قبول کنید
 بشارت را چون قبول نکرد بنی تمیم چه این سخن از بنی تمیم از غایت احتیاج و اضطرار و بی طاقتی و بیل برینا بود و از روی کفر و تکبر
 و ازین قبلیه غریب غریب از شدت و اجناد کتب سیر از ایشان منقول است که چه توان گفت عفا الله عنهم و من بنی عامر و این قبائل خیرتر
 از بنی عامر و من انصافین بنی اسد و عطفان و بهرنداز و حلیت که بنی اسد و عطفان از بفتح غین سیمیه طار و نمله و این و تشدید طلیعت
 یکدیگرند که بر تعاون و ناصر بکر سوگند خورد و بود و در حیا نگذاشتند و عرب بود مشفق علیه . . . و عثمان بن ابی هریره قال از است حسب بنی تمیم
 عندک است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لهم گفت ابو هریره همیشه امم که دوست میدارم من بنی تمیم از آن باز که سه
 صنعت یا سه کلمه شنیدم آنحضرت را که می گفت برای ایشان سه کلمه یقول شنیدم آنحضرت را که می گفت سه کلمه استی علی الاله جلال کی گفت
 که ایشان بنی تمیم خیر است من اندر مجال با بکار و مجال و نزاع و جنب قال و جارت صدقاتم گفت ابو هریره در دم آن کلمه
 آه صدقاتم و کوه های ایشان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذه صدقات قومنا این صدقات قوم ما است
 پس ایشان را یافت که در بنو و قوم خود و خواهر صحبت شریف و مکرم ایشان و کانت سیدیه بفتح سین مملکه و کسر موصده و تشدید حجتا
 مندر عندی ایسه سوم آنکه بود جاری بنی از ایشان نزدنایشه فقال اعنقیها فانها ولد اسمعیل پس گفت آنحضرت از او کن ای شیخ او
 زیرا که کسی از اولاد اسمعیل است یعنی از عرب است و عرب اولاد اسمعیل اند اگر چه این صفت مشترک است در میان سایر عرب و مخصوص نیست
 به بنی تمیم و لیکن با وجود این درین کلمه غیابتی و تشعیری هست و ازین حدیث معلوم میشود که جاریست بنی کرون عرب و برده سانسین
 مشفق علیه . . . **الفصل الثانی** . . . عن سعد بن ابی سمره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من یرید من یرید من قریش ایاها الله و است است
 بن ابی وقاص از آنحضرت گفت کسی که خواهد خواری قریش را خوار گرداند او را خدای تعالی خواهد نامد باشد یا غیر آنکه اگر آنکه از نظر
 را اگر غیر آنکه باشد از جهت انتساب ایشان بحضرت رسول و شرف و فضل ایشان باین نسبت رواه الترمذی . . . و عثمان بن ابی هریره

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اللهم اوقت اول قریش نکالاً گفت آنحضرت خداوند ایشانی بدی پیشیان قریش را
عذاب فاوق آخرهم فوالا این پیشیان ایشانی بخشش نکال بخش عقوبت کردن و نزاری عمل دادن چنانکه دیگر آن
عبادت گیرند و نوال عطا و احسان کردن و مانا که مراد به نکال آنچه دیدند قریش از خواری و رسوائی و قتل و نهب بسبب انکار کردن
بر رسول خدا و نوال آنچه حاصل شد اولاد ایشان از عزت و دولت و ملک و امارت بیرون از حد بیان عبارت رواه
۰۳۰ و عن ابی عامر الأشعری عم ابی موسی اشعری است از کبا صحت کشته شد روز چنین امیر بود و طلب او طاس چون
خبر قتل وی رضی الله عنه آنحضرت رسید صلی الله علیه وآله وسلم است برداشت و دعا کرد و گفت خداوند بگردان او را فوق پر
از زندگان خود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نعم اهل الاسد و الاشعرون تکیو قبیله است اسد و اشعریان اسد و اشعری
وسکون سین بر قبیله است ازین که ایشان را بنام او میخوانند و از روز برای نیز میگویند و از و شنوده نیز میگویند انصار بعد از
اولاد او وند و اشعرقب عمر بن حارثه سدی است و وی نیز بر قبیله است ازین ابو موسی اشعری و قوم او از اولاد او است
و ایشان از اشعریون گویند و اشعرون بخد ف یا نسبت نیز میگویند لایقون فی القتال نمی گریزند و جنگ که در وی کشش میشود
ولا یغلبون بفتح یا و ضم غین مجر و خیانت نمیکند و غنیمت هم نمی و انانهم ایشان ازین اند و من از ایشان مقصود بیان است
و ولا است رواه الترمذی و قال به احدث غریب ۰۳۰ و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الا زوا و
فی الارض گفت آنحضرت از و از خدا است در زمین اضافه کرد و ایشان را با الله تعالی با محبت استمار ایشان با این لقب یا از
تشریف چنانکه ناله اند از محبت بودن ایشان ضرب خدا و اهل نصرت وی و رسول وی بعضی گفته اند از و الله یعنی اسد است که
شیر معر که جلالت و شجاعت اندر دید الناس ان یضعوهم من حیوانه مردم که فرو نهاد ایشان را در مرتبه و یا بی الله الا ان بر نعم و ابامی
و آنچه از آنکه بالا برد و بلند کرد و از مرتبه ایشان اولیائین علی الناس مان ليقول الرجل و هو آئینه یا بر مردم زمانه که بگوید مرد
یالیت ابی کان از و یا و یالیت امی کانت از و یای کاش می بود پدرین از قبیله از و یای کاش می بود مادرین از و یالیت
مرتبه از و یان چنان بلند بود که مردم بر ایشان رشک برند و آرزو برند که کاش با هم از وی می بود و هم و اه الترمذی و قال به احدث
غریب ۰۳۰ و عن عمران بن حصین بضم حاء و فتح صا و هملتین از شاهیر صحابست اسلام آورد در سال خیر با ابوهریره و سی سال
بر ستر جاری افتاده بود چنانکه قوت ایستادن نشستن نهشت و ملائکه بروی سلام میکردند و دستی از دوستان وی درین حال
بر سر وی رسید و گریه کرد گفت نگری که خبر دهم ترا از حال خود خنده کنی ملائکه زیارت من می آیند و سلام میکنند و من می شنوم سلام
ایشان از زنها تا من زنده ام این حرفاش کنی شاید که سود کند ترا قال بات کنی گفت عمران مرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و پیغمبر
نکته اجبار و حال آنکه آنحضرت ناخوش میداشت قبیله را لقیف که حجاج بن یوسف ظالم مشهور از نجاست و بنی حنیفه که مسیله کذا
از نجاب بود و بنی امیه که عبید الله بن زیاد که با شتر قتل امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما از ایشان بود که ذاقیل و محبت است ازین
قابل که یزید را بگفت که امیر عبید الله بن زیاد بود و هر چه کرد با مروی و رضای وی کرد و باقی بنی امیه هم در کارهای خود تقصیر کرده اند

تريد و عبید اللہ را چگونید و در حدیث آمده است که آنحضرت در خواب دید که بوزنهای برتر شریف وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با زنی سید

و تعبیر آن بپنی امید کرده دیگر چیز بسیار است چه گوید رواه الترمذی و قال فی حدیث غریب ۱۰۷۰ و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی تعقیف کذاب و سیر تعقیف شخصی است که کذاب است و شخصی دیگر است که هلاک کننده مردم خواهد بود و در

جو سیر یضمیم و کسر موصود و سکون تخمیناً قال عبد اللہ بن محصنه تابعی جازی است ثقة گفت در تعین کذاب و سیر تعقیف کذاب بود

گفته میشود یعنی علمای سیکونید که مراد بکذاب مختار بن ابی عبید یضمیم و امیر ابو الحجاج بن یوسف و سیر حجاج ظالم مشهور است و قال شاک

ابن حسان تشدید سیرین که ثقة است و از آنکه اهل حدیث است شنید از حسن بن ابن سیرین و ابو داود اعلم الناس بحدیث حسن و بسیار بزرگ

است حصوا ما نقل الحجاج صیرا شمرده و ضبط کرده اند آنچه کشته است حجاج بحسب و بند و معرکه فبلغ مائة الف و مئتين الف الفایس سید است

عدو ایشان صد و بیست هزار را در ای آنچه در معرکه کشته و گفته اند که برآمد از زندان وی پنجاه هزار کس و زندان او را سقف نبود

رواه الترمذی در وی سلم فی الصحیحین نقل الحجاج عبد اللہ بن زبیر روایت کرده است سلم در صحیح خود هنگامیکه کشت حجاج عبد اللہ

بن زبیر را قالت سماران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حدیثان فی تعقیف کذابا و سیرا گفت اسما بنت ابی بکر رضی اللہ عنهما که ام

ابن الزبیر است که آنحضرت حدیث کرده مارا که در تعقیف کذابی خواهد بود و سیری اما الکذاب فریاد اما کذاب پس دیدیم ما او را و اما سیر

فلا انا لک الا باه و اما سیرین گمان نمی برم ترا که آن خطاب بحجاج کرده و سبخی تمام حدیث و سیر نجاست که بیاید تمام حدیث فی الفصل الثانی

بداکمه احوال حجاج مشهور است احتیاج بکار آن نیست و اما مختار بن ابی عبید بن سعید و تقنی پدر وی از اجده اصحاب بود ولادت مختار در

هجرت است و نیست او را صحبت در روایت و در اول مشهور بود بعلم و فضل و خیر و سیکونید که باطن او برخلاف آن بود تا آنکه جدا شد از

عبد اللہ بن زبیر و طلب مارت کرد و غیبت در دنیا نمود و ظاهر کرد باطن الزناداری و بطلان عقیده و تا آنکه ظاهر شد از وی اشیا

که مخالف دین باشد و سیکونید که دعوی نبوت و نزول وحی کرد و او را علم بود و پدر وی امیر در اسلام در زمان عمر رضی اللہ عنہ بود و مختار

در صحبت عمر خود و ملازمت میکرد و او را عقیده صحیح و محبت با اهل بیت رضی اللہ عنہم بعد از آنکه نخست گوشه عداوت داشت با ایشان

و مشهور بود بدان و بعد از شهادت امام حسین رضی اللہ عنہ اطهار محبت کرد و کینه شندی که بلا از زبیر بیان شد و عالمی از ایشان کشت

سیکونید که اینهمه از برای طلب دنیا و طلب مارت بود تا آنکه در سن سبع و ستین در مارت مصعب بن الزبیر بکوه کشته شد و علماء او را از کذابا

می شمرد و این حدیث را که تخریج من تعقیف کذاب و سیر و بر حجاج حمل می کنند و او را علم ۱۰۷۰ و عن جابر قال قالوا گفت جا گفتند صحابه یا

رسول اللہ از تخمینا بنال تعقیف سوخت ما را تیرهای تعقیف بنال کسیر جمع نبل بفتح و سکون فادع اللہ علیهم پس عاکن خدا را بر ضرر

ایشان قال اللهم ابعث تعقیفا گفت خداوند راه است نما تعقیف را رواه الترمذی ۱۰۸۰ و عن عبد الرزاق و است کنت از عبد الرزاق

ابن ہمام که از اعلام است و اعیان ملت صاحب تصانیف کثیر بود و است کرد از وی احمد بن حنبل و یحیی بن یحیی بن یحیی بن یحیی بن یحیی بن یحیی

پدر خود که سمار بن نافع است عن دنیا کسیر سیر و سکون تخمیناً بعد و قصر تابعی است ضعیف مولی عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره

قال کنا عند النبی گفت ابو بکر برید بودیم ما نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فجاء رجل احسب من قیس پس آمد آنحضرت را مردی که گمان میرم

قال کنا عند النبی گفت ابو بکر برید بودیم ما نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فجاء رجل احسب من قیس پس آمد آنحضرت را مردی که گمان میرم

اشعة الطمات ترمذی شکره و عذر

اورا از قمیس که نام قبیلہ است بفتح قاف و سکون تخانیہ و سین مہملہ فقال پس گفت آن مرد یا رسول اللہ عن حمیر العنت کہ میں نے
بکسر حاء مہملہ و سکون یحیم و فتح تخانیہ کہ نام قبیلہ مشہور است از میں فاعترض عنہ پس وی گردنیدہ آنحضرت از ان مرد و ثم جابہ عنہ
پستہ آمد آن مرد آنحضرت را از جانب دیگر فاعترض عنہ پس اعراض کرد از وی ثم جابہ عنہ من الشوق الآخر فاعترض عنہ فقال ابی سلمیٰ علیہ
وآلہ وسلم حمیر اللہ پس گفت آنحضرت رحمت کنا و خدا ی تعالیٰ حمیر را انوارہم سلام و من ہای ایشان سلام است و ایہم طعام
و دستنامی ایشان طعام است یعنی سلام میکنند بر مردم بدینہای خود و طعام میدہند مردم بدستہای خود یعنی جامع صفت تو اضع
سخت اند کہ اصل بکارم و محامد و ادای حقوق الناس است و ہم اہل امن و ایمان و ایشان خداوندان امن و ایمان اند و اذ الترمذی
و قال ہذا حدیث غریب لا تعرفہ الا من حدیث عبد الرزاق و گفت ترمذی این حدیث غریب است فی شناسم از امام از حدیث عبد الرزاق
و روی عنہ بنا ہذا حدیث سنا کہ روایت کردہ و شیوہ ازین بنا حدیثہای سنک اگر کہ عبد الرزاق کہہ است و قوی اما بنا ضعیف است
۹۰ و عنہ و ہم از ابی ہریرہ است قال قال لی ابی سلمیٰ علیہ و آلہ وسلم من است گفت مرا آنحضرت از کہ ام قبیلہ تو قلت
دوس گفتم از دوس بفتح و ال سکون او و سین مہملہ در آخر قال یا کنت اری ان فی دوس احد فیرخیر گفت آنحضرت نبود من کہ گمان
برم کہ در قبیلہ دوس بیج کی باشد کہ در وی نیکی است و درینجا منقبت است مرالی ہریرہ را و نہت مردوس را کہ اگر او ہریرہ نبود
در وی خیر نبودی رواہ الترمذی ۱۰۰ و عن سلمان قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم لا تبغضنی فقاروق دینک روا
از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ گفت مرا آنحضرت دشمن مدار مرا پس جدا شوی از دین خود قلت گفت من یا رسول اللہ کیف اغضاک
و یک ہرانا اللہ جوبہ دشمن دارم ترا و حال آنکہ تو را ہر است نو و ما را خدا ی تعالیٰ بغض دشمن ما ترا چو منی دار و قال تبغض العوب تبغضنہ
گفت آنحضرت دشمن داری تو عرب را پس دشمن داری مرا دشمن دشمن تو ما را این معنی است کہ عرب را دشمن داری ظاہر از سلمان بحدیث
عجمیت فارسیت اسمی وی کبری و سور ادبی عرب یا بعضی اعرابیشہ ہا باشد بغض خود چو صورتہ دار و صورتہ بغضی باشد
پس آنحضرت اورا نگاہ داشت کہ احترا س کند و احتیاط نماید با بحقیقت بغض نہ کشد کہ آن بغض من می کشد فافہم رواہ الترمذی
و قال ہذا حدیث حسن غریب ۱۱۰ و عن عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من جلس العرب
لم یرغل فی شفاعتی و لم ینکدہ بودتی کسیکہ حیانت کند عرب را و خیر خواہی نکند ایشان اینہما کرت خلافت انہم مضمر دارد و کینہ و نزو و با
دریابہ شفاعت من نرسد اورا دوستی من رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب لا تعرفہ الا من حدیث حصین بن عمر فی شناسم از
مگر از حدیث حصین بن عمر رضی اللہ عنہم و فتح صا و لیس ہو عند اہل ایہیث بذاک القوی نیست وی نزد اہل حدیثہ انجمن قوی ۱۲۰
و عن ام المومنین حفصہ بنت عمر بن الخطاب و کسر اولی بیان ہر دو تخانیہ ساکن تا بعد است مولا ابی طلحہ بن مالک کہ از صحابہ است قالت سمعت مولای
قال گفت ام المومنین حفصہ بنت عمر بن مالک کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من اقرب ابی الساقہ مالک لہ
از جملہ علامات نزدیک بودن قیامت است ہلاک شدن عرب رواہ الترمذی ۱۳۰ و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
و سلم الملک فی قریش و القصار فی الانصار گفت آنحضرت خلافت و بادشاہی در قریش است و قضا و انصارت مرا و انصابت

چنانکه دو از و نقبا از انصار ساخته بود و بعضی گفته اند که مراد قضا یعنی مشهورست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را بقضا مین فرستاد و الاذان فی الجبته و بانگ نماز گفتن در قوم حبشه است چنانکه بلال رضی الله عنه نمودن آن سرور بود و الالامته فی الازد و امین گرفتن و امین ساختن در قبیله از دست یعنی ارمین می خواهد آنحضرت از ازدین را که قبیله است از امین که ذکر ایشان در احادیث سابق گذشت مقصود آنست که می باید که این مناصب را درین اقوام کرد و از ایشان ساخت و فی روایه موقوفه در روایتی این حدیث موقوف است بر ابی هریره روایه الترمذی روایت کرد و از ترمذی و قال هذا صحیح گفت ترمذی روایت این حدیث بطریق وقت صحیح ترست از روی اسانید و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده ۱۰ الفصل الثالث

عن عبد الله بن مطيع ربهيت يکنه عبد الله بن المطيع قرشي عدوي از سادات قریش و فرسان ایشان عن ابی ازید فرمود مطیع که صحابی است و نام وی عاصی بود آنحضرت او را مطیع نام کرد و قال سمعت رسول الله گفت عبد الله شنیدم من غیر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم بقول یوم فتح مکة می گفت روز فتح مکة لا یقتل قرشی صبر بعد هذا الیوم الی یوم القيمة گفته نشود هیچ قریشی بحیث نبیند و در معرکه بعد از این زمان و قیامت بعضی گفته اند که مراد منی قتل قرشی است بصبر و بعضی گفته معنی آنست که کشته نشود بسبب ارتداد زیرا که یافته شده بعضی کشته بشدند و او سلم ۲۰ و عن ابی نوفل معاویة بن سلم از تابعین است روایت دارد از ابن عباس که ابن عمر روایت کرد از وی شعبة قال رايت عبد الله بن الزبير علی عقبة المدينة گفت دیدم عبد الله بن الزبير را بر عقبة مکة که واقع است در راه مدینه اصناف عقبة بعد بنیه باین جهت است و الله عبد الله بن الزبير رضی الله عنه در مکة بود که حجج ظالم اور کشت و بر دار کشید قال گفت معاویة بن سلم فجمعت قریش من علی و الناس کشتند و قریش که میگذرند بر وی و مردم دیگر حتی مر علیة تا آنکه گذشت بر او عبد الله بن عمر موقوف علیة پس ایستاد بن عمر بر سر ابن الزبير که بر دار بود و فقال پس گفت ابن عمر السلام علیک ابا جیب السلام ابا جیب السلام علیک ابا جیب سلمه باگفت و ابو جیب گفت عبد الله بن الزبير است بضم خاء معجم و فتح موحدة اولی و سکون ثانیة اما والله لقد كنت انماک عن هذا اما والله لقد كنت انماک عن هذا باگفت و اما و آگاه باش هر چه تحقیق بودم من که باز سید شتم ترا ازین کار مراد کار خروج بدعوی خلافت و امامت که عبد الله بن الزبير کرد که بیزید معیت نکرد و در نشست و در ایستاد تحت تصرف خود آورد و همچنین مروان بعد از زید و بعد الملک بعد از مروان پس عبد الملک حجج را بر سر و بکله فرستاد و حجج او را کشت و سر او را بدمیه منوره فرستاد و جسد او را در مکة بردار کشید و بیزید نیز لشکر را بخراب کردن مدینه و قتل اهل آن که آنرا واقعه حره گویند فرستاد و بود و همان لشکر بکله آمد تا عبد الله بن الزبير را بکشد درین میان از عالم رفت پس ابن عمر گفت که من حج ای ابا جیب بازمین معامله منع میکردم و منع مرا قبول کردی تا آخر کار با نیکی کشید مقصود ازین تحسر و تاسف است بر حالی ابن الزبير و تشنیع و دلامت است بر آنجهان ظالم اما والله لقد كنت اعلمت مقصودا قوما و اما و آگاه باش بخدا سوگند هر آینه تحقیق بود تو روزی در شب خیز آورده اند که وی رضی الله عنه که روزی بسیار سید است و گاه پانزده روزه طی سید است و تمام شب بیداری بود و وصولا للرحم صلوه میوزد و اسان کنند مر خویشان و قرابتان را اما والله لامة است شر بالامة سوء و اما و آگاه باش بخدا سوگند هر آینه

که تو بدترین آن مائمی باعتقاد ایشان بودیم است بدی است و فی حدیث آمده که خبر در روایتی سماعی لایحه و سملات متخریره یعنی است
 که تو شر ایشان نیستی خبر است این هر دو روایت آمده و نوی گفته که روایت بمسور لایحه خبر است و روایت لایحه سوخطا و تصویف است
 و ظاهر میشود که در این از حیثیت روایت یا از طریق درایت اگر از حیثیت روایت است فلا کلام و اگر از طریق درایت است بحسب معنی
 باین موقوف بر تشخیص معنی این دو عبارت است و خالی از خفا نمیست و آنچه ظاهر میشود آنست که معنی روایت اولی آنست که آنست
 که تو در گمان ایشان و اعتقاد ایشان از جمله اشتری است بدی است که این چنین کسی را که توئی از شرار گویند معنی روایت اولی آنست
 که ترا که این است بدید اند ایشان است خیرند شاید بطریق قویض و استهزاست و لیکن معنی او ظاهر است و با وجود آن حکم کرده اند
 که آن خطاست شاید که از حیثیت روایت است و الله اعلم ثم لفظ عبد الله بن عمر سیر رفت و گذشت ابن عمر از نجاف بلخ الحجاج
 موقت عبد الله و قول پس رسید حجاج را ایستادن ابن عمر و گفتن وی این سخن را فاسل السیر فرستاد حجاج کسی ابوسبی ابن الزبیر
 فازل عن عبد الله پس فرود آورده شد ابن الزبیر از چوب وی که بردار کشید و بود در آن جلع بکرم و سکون ذال حجه تندرست فالتقی
 فی قبور الیهود پس انداخته شد در گورهای یهود آن قبور یهود الا آن در مکة تعارف نیست مگر در آن زمان بوده است تا حکم کرد حجاج که
 جائی بریند و بندازند که در آنجا قبور یهود باشد و الله اعلم ثم ارسال الی امامه سارنبت الی بکر سیر فرستاد حجاج کسی ابوسبی باور ابن الزبیر
 که سارنبت الی بکر است که باید فایست آن ثانیه پس با آورد و دوسر باز زد و اسما که باید بزوان ظالم فاعاد علیها الرسول پس باز زد
 فرستاد حجاج بر اسما آن فرستاده شده را گفت و ثانیه اولی او را بعضی از یک من سحر یک بقرونک هر کس می ای تو ای اسما بطور خود
 یامی فرستد بسوی تو کسی از زمین کشیده می آر و ترا بسوی های تو قرن شاخ و گویه قال گفت راوی که معاویه بن مسلم است فایست
 پس باز آورد اسما و قالت و گفته فرستاد و الله لا اتیک حتی تعبت الی ان سجدت بقرنی بجد اسوگند نمی آمم ترا تا آنکه میفرستد
 تو بسوی من کسی که می کشد مرا گویه های من قال گفت راوی فقال پس گفت حجاج او را و فی سبتی نیامید مرا و سبتیه
 بکسب من مهله و سکون موحده و کسر فوقانیه و تشدید تحتانیه فعلی که دباغت داده شده است چرم او و ستوده شده است مویهای او
 بنفط شنیه است مضاف بسیار سحر فانه فعلیه پس گرفت هر دو فعلین خود را ثم اطلق تیوفن بذا ان مجر و فایست روان شد حجاج
 در حالیکه نزدیک میزند گاه راه می چنانند و دشمنای خود را میخورد حتی وصل علیها تا آنکه در آمد بر اسما فقال و در بعضی نسخ فقال
 لها پس گفت حجاج مرا سارا کیف رأیتی صنعت بعد و الله حکونه ویدی تو ای زن مرا که گروم با جن شمن خدا قالت گفت اسما
 را تیک و فسدت علیه دنیا و دیدم من ترا که تباہ گردانیدی بروی دنیای او را و قطع کردی حیات دنیا را از وی و فسد علیک آخرتک
 و تباہ گردانید او آخرت ترا که بسبب قتل او ستم خدای دوزخ شدی یعنی آنک تقول که یا این ذات انطاقین رسید بهت مرا که تو
 می گفتی مرا و ای سیر خداوند و مگر بنده ذات انطاقین لقب اسما نبت الی بکر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نناده بود
 بجهت آنکه در وقتی که آن حضرت در غار هجرت بود اسما برای وی طعام میبرد و چون دوالی و بندی برای او میبرد
 نیافت نطق خود را که بستر آن در لمر عادت زمان عرب است و پاره و یک پاره نقره طعام آنحضرت صلی الله علیه و آله

اصحاب من بیادمت مرا چیزی که در گذشته اند است از بدع و عداوت و فتن و ذهاب خیر و حدوث شر و او مسلم ۳۰ و عن

ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یاتی علی الناس زمان یفرق فیهم فی غیر وقتی فقام من الناس

من غایم یکنه جماعتی از مردم فقام کسب فایز و بیا نیز آمد است جماعتی از مردم جمع آن قوم غنیمتین مثل کتاب کتب و بعضی بیفتخ فقا

نیز گفته اند فیقال بل فیکم صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله و یفرق فیهم فی غیر وقتی فقام من الناس زمان یفرق فیهم فی غیر وقتی فقام من الناس

بغیر خدا صلی الله علیه وآله و سلم فقیولون نعم لیس یگوید و جواب میدهند آری است میان ما کسیکه صحبت داشته بان حضرت پیغمبر

همس کشاده میشود و حسنی و حساری و شهری که میبندند بان و غزای میکنند بران معنی هر کت و شوکت اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله

و سلم فتح و نصرت و ست میدهند ثم یاتی علی الناس زمان یتفرق و فقام من الناس فیقال بل فیکم صاحب اصحاب رسول الله صلی الله علیه

و آله و سلم لیس گفته میشود و آیه است در میان شما کسیکه صحبت داشته با اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم که تا بعین شاهد فقیولون

نعم فیفتح لهم ثم یاتی علی الناس زمان فیرق و فقام من الناس فیقال بل فیکم صاحب من صاحب اصحاب رسول الله آیه است میان

بشما کسی که صحبت داشته است با کسی که او صحبت داشته است اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم یعنی تبع تابعین فقیولون نعم فیفتح

لهم و در اینجا بیان فضل و شرف قرآن آمده است چنانکه تصریح نیز در حدیث آمده بیا یتفرق علیه فی روایتی لیس قال یاتی علی الناس

زمان بعیت فیکم البعث و در روایت مسلم چنین آمده است که گفت آنحضرت می آید بر مردم زمانی که فرستاده میشود میان ایشان لشکر

بعث بفتح با و یقولون لعین و یفتح نیز آمده لشکر که فرستاده شود بجای جمع بعوث فقیولون انظر اهل تجردون فیکم احد من اصحاب رسول الله

بسی میگوید مردم نگاه کنید آیامی باید در میان شما هیچ کس را از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم فیکم یکایف خطاب است و در روایت

فیکم ضمیر غایب و در قرآن دیگر همه جا فهمیم فیوجد الرجل فیفتح لهم لیس یافته میشود مردی از اصحاب لیس فتح کرده میشود برای شما

ثم بعیت البعث الثاني بعد از آن فرستاده میشود لشکر دیگر یعنی در وقت دیگر فقیولون بل فیکم من رأى اصحاب النبى صلی الله علیه وآله و سلم

آیه است میان ایشان کسیکه دیده است اصحاب آنحضرت را ازینجا معلوم می شود که در تابعین دیدن اصحاب کافی است چنانکه در صحابه

دیدن آنحضرت معتبر است بعضی گفته اند که در صحبت دیدن کافی است اما در تابعیت صحبت و ملازمت می باید چنانکه در روایت اولی

آمده مگر آنکه دیدن با صحبت مراد باشد فیفتح لهم اینجا فقیولون نعم فیکم البعث الثالث فیقال انظر اهل

تجدون فیکم من رأى اصحاب النبى صلی الله علیه وآله و سلم لیس گفته میشود نگاه کنید آیامی کنید در میان ایشان کسی را که دیده است آنرا

که دیده است یا از آنحضرت یا درینجا فیفتح لهم هم ذکر نکردیم کیون البعث الرابع بپشرباشد فرستادن لشکر چهارم در مرتبه چهارم فیقال

گفته میشود انظر و نگاه کنید بل ترون فیکم احد آیامی نباید در ایشان هیچ کس را از این من رأى اصحاب النبى صلی الله علیه وآله و سلم کسی را

که دیده است یکی را که دیده است اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم فیوجد الرجل فیفتح لهم لیس یافته میشود مردی لیس فتح کرده میشود

امر او را که با کسین متعلق است درین حدیث چهار مرتبه مذکور شد اصحاب و تابعین و اتباع و در روایتی از صحیح بخاری نیز

در حدیث خیر القرون چهار مرتبه واقع شده است ۳۰ و ممکن عمران بن حصین صحابی مشهور علیه از احوال وی در مواضع متعدد

۳۰

مذکور شد و عنقریب در فصل نانی از باب مناقب قریش نیز مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی بهترین
است من اصحاب من اندم الذین یلوونهم بعد ان ایشان بهترین است آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تابعین باشند از غیر
یلوونهم که شیخ تابعین اند بدانکه قرن جماعت از اهل دیوان که متعارف و متعارف باشند در امری از امور واضح نیست که مضبوط و معتبر آن
عدوی مطین از زمان نیست زیرا که قرن آنحضرت که صحابه اند تا صد و دو سال باقی بودند و قرن تابعین از سنه ۱ تا هفتاد و سال باقی
بودند و قرن تابع تابعین از آنجا آمد و دو سست و شست سال و درین وقت ظاهر شد به عثمان و پیدایش اشیا شبامی غریب و مشتبه
فلاسفه سوطی خود را و کشاوند سخن زبانه را و سخن گشتند اهل علم بقبول خلق قرآن و تنغیر شد احوال و فاحش گشت اخلاقات
و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول مخبر صادق ثم ان بعد تم قوما یشهدون و لایستشهدون و لایست
بدرستی بعد ازین سه قرن قومی خواهند بود که گوای می دهند و طلب گوای کرده نمیشوند ازینجا معلوم میشود که گوای و ادن پیش از
طلب کردن مذکور است اما اشکال می آید که در حدیث دیگر آمده است که بهترین گوایان کسی است که گوای و بد پیش از آنکه طلبیده
گوای از وی و وجه جمع میان این دو حدیث آنست که ذم در جامی است که معلوم است شایه بودن او آنجا که گوای و ادن پیش از
صانع است و محمول است بر غرض و مدح در جامی است که معلوم نیست پس خبر سید بهانه من شایه مآد و وقت استشها و نزد فاضل آمده
شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سوال مبالغه است در ادای شهادت و عبرت اجابت بعد از سوال چنانکه میگویند جواب کسی
که پیش از سوال در پانزده محمول کسی است که اهل شهادت نیست یا محمول است بر شهادت روزی اذم و حقوق ناس است و مدح در حقوق
است آن نیز اگر محمول است بر شهادت و کتمان نباشد بعضی گفته اند که مراد بشهادت اینجا سوگند است یعنی سوگند بر دفع منجورند پیش از آنکه کسی
ایشان را سوگند دهد و سوگند از ایشان طلب چنانکه در روایت دیگر آمده و بخون و لایقون و خیانت می کنند و امین گرفته نمی شوند
و عثمان کرده نمیشود و بر ایشان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد و فاحش چنانچه اصلا محل امانت نمازد و اگر بناگاه واقع شده
اعتبار ندارد و نذر و نوالیفون و پیمان می کنند با خدا و بعضی نیز از آنکه در فیه من یکسر سین و فتح میم و پیدا میشود در ایشان فزبی یعنی
فزبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترغ و دران بعد آینه آنکه خلقی طبیعی بود و بعضی میگویند که مراد کسب در احوال است و مراد آنست
که دعوی میکنند چیزی را که در ایشان نیست از کمال نیست مراد ایشان از شرف و نیز گفته اند که مراد جمع مال و غفلت از دین با توسع در
ماکل و مشارب است و فی روایت و یخلفون و لایخلفون و سوگند می خورند و سوگند داد نمیشوند متفق علیه و فی روایت لسان
ابی هریره ثم یخلف قوم یخون السماء بفتح سین پسر ایشان می آیند گوای که نیست بعد از فزبی را و بعضی روایات است
آمده است که سبقت میکند شهادت یکی از ایشان همین او را و سبقت میکند همین او را شهادت او را خصوص در حصول دست بر نهادن
زور و همین کاذب و قلت بهالات بدن و دیانت چنانکه گاهی آنرا می کنند و گاهی این را و بعضی السانی و عن عمر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر سوا اصحابی فانهم خیارکم گرامی دارید یاران مرا زیرا که بدستی که ایشان نیکترین و برگزیدهگان
شما اند و خود چنان باشد که مصاحبان و ملازمان درگاه و حاضران گاه و بگاه و تربیت یاران علم و عمل و حال و نیت و اگر طاعت است

و مصاحبت که در پیش نظر گریان جمال و شادمان طلعت بلکمال اویند شیخ ابوطالب کی رحمة الله علیه گفته که بیک نظر
 که بر جمال مصطفی افتد چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بار بعینات و فطرات نه نماید و نه کشاید و ایمان عیانی و یقین شود
 که ایشان است کسی را در اینجا شکر نیست ثم الذین یؤمنون ثم الذین یؤمنون ثم الذین یؤمنون سگروه اخبار است و سر در ملت اند و فاع
 در آن زمان و اهل آن زمان صدق و دیانت و محضت و امانت است و دستور آن ایشان محکوم بعد است اند الا نادرا از جهت عدم
 سعادت و بعد از ایشان امر عکس است چنانچه فرمودم ظاهر الکتب بعد از آن ظاهر و شایع میگردد و دروغ و خیانت در دین و دنیا
 انبارت است بطور و شیوع برع و اهورا اگر چه حد و ش بعضی ازین امور مثل قدر و اعتزال در جا و راه و اخراج قرون پیدا آمد و لیکن ظهور و شیوع
 آن بعد از وی شده حتی آن از صلح خلف و استخلاف و شیعه و لایسته شد تا آنکه مردی باشد که سوگندی خورد و سوگند داد و میشود و گوای
 و گوای طلبید و میشود اشارت است برک تین و احتیاط الامن هر دو بجهت آنجهت و ناوگاه و باش کسیکه شایسته و اندام وسط بهشت است
 میخواهد که در سیانه جنت باشد که بهترین جایهای دوست بجهت فاضل موحد تین و سکون محل اولی وسط آن فیلزم جماعه پس باید که لازم
 جماعت مسلمانان را و سواد اعظم اهل قرون نشد را و متابعت پیروی کند ایشان اغان شیطان مع الفذیس بدستی شیطان بنمای
 خذیقع فاشد بدینان همه تمایز گانه و مراد کسی است که مستعد است برای خود و متابعت میکند برای جماعت را و همون لائین شیطان
 از دو کس دور تر است نسبت بیک کس از یک کس شایسته گاهی و در شو و اما از دو کس دور تر است با بعد از اینجای معنی بعیدیت و لایخلف
 رجل با امره باید که تنها باشد مردی با زنی و حقیق فغان شیطان تا شتم زیرا که شیطان سو م این کس است که مرد و زن و شیطان اند و کس
 حسنه و سانه سینه و کسیکه شاکر داند او را بشکلی او داند و گمین که داند او را بدی او فتمومن پس آنکس مومن است یعنی علامت صحت
 ایمان و کمال وی است که بکنی کردن شاد و خوش گردد و اگر بر می بویزد و آید و گلبین ناخوش شود و گفته اند که نشان زندگی دل است

رواه
 و اصل بیاض است در حاشیه نوشته اند النسائی ۲۰۰ و عن جابر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله انی انزلت فی سائر نساء من انزلت فی سائر نساء من انزلت فی سائر نساء من انزلت فی سائر نساء من انزلت فی سائر نساء
 و این حدیث تخصیص که دست این بشارت را اتفاقا بصحابه و تابعین مخصوص است آن ده تن که ایشان از ائمه عشره مبشره گویند و جز
 ایشان از آنها که بشارت یافته اند بدان و اصل آنکه تمامه مومنان و مسلمانان را شامل است ولیکن صحابی و تابعی بود کسی است که
 بر اسلام عروه و این خبر بجز صحابه و بشارت و ادون وی بدان معلوم نگردد و بیان جهت مخصوص شده جماعه که آنها را مبشره خوانند
 و ممکن است که این بشارت باشد بوقت برایمان چنانکه در حدیث من زار قبری صحبت له آنجهت گفته اند فتر بر رواه الترمذی ۳۰۰ و عن جابر
 بن خلف عن جابر بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی انزلت فی سائر نساء
 بر سید خدا را بر سید خدا او را صحابه و با و نه کنفید ایشان را جز بظنیم و توقیر و او کنفید صحبت ایشان را با من بعد از من صحابه
 سه بار مکرر فرمود برای تاکید و بیان آنکه در حدیث من زار قبری صحبت له آنجهت گفته اند فتر بر رواه الترمذی ۳۰۰ و عن جابر
 بن خلف عن جابر بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی انزلت فی سائر نساء
 بر سید خدا را بر سید خدا او را صحابه و با و نه کنفید ایشان را جز بظنیم و توقیر و او کنفید صحبت ایشان را با من بعد از من صحابه

ببعضی انبعضهم وکسیکه در میان ایشان از اهل بیت است و ایشان را از اهل بیت محبت ایشان است و از اهل بیت محبت من است و بعضی ایشان را سبب بغض من است اما از اهل بیت من فلک گفته اند که علامت صحت محبت و نشان دوستی آنست که از محبوب بر سرایت و تجاوز نکند بستعلقان وی پس نشان محبت حق جل و علا محبت رسول است و نشان محبت رسول محبت آل و اصحاب وی و بکنادون اذ هم فقد اذانی و کسی که بر بنیاد ایشان از این تحقیق بر بنیاد ما در من اذنی فقد اذی الله و کسیکه بر بنیاد ما در این تحقیق بر بنیاد خدا را در من اذی الله فبوشک ان یاخذہ و کسیکه بر بنیاد خدا را پس نزدیک است که بگیرد و عذاب کند خدای او را رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۴۰۰ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل اصحابی فی امتی کالملح فی الطعام و لا یصلح الطعام الا بالملح حان و قصد عجیبه اصحاب من و میان امت من مانند نمک در طعام است و صلح منی پذیرد و نمک نیگیرد و طعامم گرنمک قال الحسن گفت حسن بصری بعد از شنیدن این حدیث فقد ذهب ملحا فکیف یصلح من تحقیق رفت نمک ما پس چگونه صلح پذیرد هر چه با حیرت بخورد برگزشتن بعضی صحابه وجود آنکه در زمان ایشان وجود صحابه بود وفات حسن بصری در یکصد و ده است رواه فی شرح اشته ۶۱ و عن عبد الله بن بریدة عن ابيه رایت کر عبد الله بن بریدة اسلمی که قاضی هر دو عالم آن بود از مشاهیر تابعین است از پدر خود که بریدة اسلمی است صحابی مشهور نقل کرده قال قال ابی بکر گفت بریدة گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما من احد من اصحابی يموت بمرض ميت سيجي الي ان اصحاب من که بمیرد و زمینی الا بعث قائد او نور الهم لوم لقیمته مگر آنکه بر اینجه شود از قبر و حالیکه گشته است مردم را پیشت و سبب و شنائی است و ایشان را از اهل بیت است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و ذکر حدیث ابن مسعود و ذکر کرده شد حدیث ابن مسعود که در اول الاست لا یبلغنی احد فی باب حفظ اللسان که در وی ذکر صحابه است و در صحیح درین باب ذکر کرده است و مولف ذکر وی آنجا مناسب دید ۲۰۰ الفصل الثالث ۲۰۰ عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا رايتهم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله علی شرکم و تقیبه یومئذ انکسانی را که دشنام میکنند اصحاب مرا پس بگوئید لعنت خدا بر وی و در حدیث او با و برین فعل بد شما و درین حدیث اشارت است بآنکه اگر لعنت بر فعل گفته نه بر ذات نزدیک با احتیاط باشد رواه الترمذی ۲۰۰ و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت عمر رضی الله عنه شقیدم ان حضرت را که می گفت سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی پرسیدم پروردگار خود را از حال اصحاب من بعد از من فاجابنی انی پس وحی فرستاد بسوی من یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء ای محمد اصحاب تو نزد من بجای ستارگان در آسمان بعضیها اقوی من بعضی از ان ستارگان قوی تر و روشن ترند از بعضی و کل نور و هر یکی را نوری است فمن اخذ بشی مما هم علیه من اختلافهم سبک گرفت چیزی یعنی عملی و عملی از آنچه ایشان بران خیزند از اختلاف ایشان در مسائل علم فقه و فقهی علمی پس آنرا کس نه من براه است چنانکه فرموده است اختلاف استی رحمة قال گفت عمر بن الخطاب و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اصحابی کالنجوم فباہم اقتدتم فاستتم اصحاب من بمنزلة ستارگان اند که با آنها راه یافته میشود پس هر کدام ایشان که اقتدا کنند و پیروی نمایند راه است می باید چنانکه اشارت کرد و قبول خود و کل نور پس هدایت بر قدر علم و فقهی است که نزد او است با وجود

مذکور شد و عنقریب در فصل ثانی از باب مناقب قریش نیز مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی بهترین
است من اصحاب من اندم الذین یلوئمهم بعد انما یشان بهترین است آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تابعین باشند و نیز
یلوئهم که تبع تابعین اند بدانکه قرن جماعت از اهل دیوان که متقارب و متقارن باشند در امری از امور و صحیح است که مضبوط و معتبر در آن
عدوی طبعین از زمان نیست زیرا که قرن آنحضرت که صحابا با آن صد و ده سال باقی بودند و قرن تابعین از سنه ۱ تا هفتاد و سه سال باقی
بودند و قرن تابع تابعین از آنجا تا صد و دو است و شصت و شش سال و درین وقت ظاهر شد بدعتهای پدید آید اشیا بی غریب داشتند
فلاستند بر کسی خود را و کثرت از متعزله زبانها را و سخن گشتند اهل علم قبول خلق قرآن و تفسیر شد احوال و فاحش گشت اخلاقات
و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد صدق قول نبی صادق ثم ان بعد تم تو ما یشهدون و لا یشهدون پس
بدستی بعد ازین سه قرن قومی خواهند بود که گوای سید بند و طلب گوای کرده نمیشوند از اینجا معلوم میشود که گوای و ادون پیش از
طلب کردن مذموم است اما اشکال می آید که در حدیث دیگر آمده است که بهترین گوایان کسی است که گوای و بد پیش از آنکه طلبیده
گوای از وی و در جمیع میان این دو حدیث آنست که ذم در جمعی است که معلوم است شاهد بودن او آنجا که گوای و ادون پیش از
صانع است و محمول است بر عرض و مدح در جمعی است که معلوم نیست پس خبر سید در این شاهد هم تا در وقت استشهاد و زود فاحش گشته
شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سوال سبانه است در ادای شهادت و عبرت اجابت بعد از سوال چنانکه میگویند جوای کسی
که پیش از سوال در پناه محمول بر کسی است که اهل شهادت نیست یا محمول است بر شهادت روزی با ذم و حقوق ناس است و در حقون
است آن نیز اگر صلحت در ستر و کتمان نباشد بعضی گفته اند که مراد بشهادت اینجا سوگند است یعنی سوگند دروغ میخورند پیش از آنکه کسی
ایشان را سوگند دهد و سوگند از ایشان طلب چنانکه در روایت دیگر آمده و بخون و لایق نمون و خیانت می کنند و امین گرفته نمی شوند
و عتقا کرده نمیشود و بر ایشان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد و فاحش چنانچه اصلا محل امانت نمازد و اگر بناگاه واقع شد
اعتبار ندارد و نیز درون و لایقون پیمان می کنند با خدا و بعضی نیز از اینهم سخن یکسر سبب و فتح می دهد و پیدا میشود در ایشان فریبی یعنی
فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترغیر دران پدید آید آنکه خلقی طبیعی بود و بعضی میگویند که مراد کسب در احوال است و مراد آنست
که دعوی میکنند چیزی را که در ایشان نیست از کمال نیست و ایشان از شرف و نیز گفته اند که مراد جمع مال و ثقلت از دین با توسع در
ماکل و مشارب است و فی روایت و یخلفون و لا یخلفون و سوگند می خورند و سوگند داد و نمیشوند متفق علیهم فی روایت لسان
ابی هریرة ثم یخلف قوم یخون السماء بفتح سین پسر ایشان می آیند گروهی که دست بردارند فریبی را و در معنی و ابای است
آمده است که سبقت میکند شهادت یکی از ایشان همین او را و سبقت میکند همین او را شهادت او را مقصود بر حصول دست بر شهادت
زور و همین کاذب و قلت بسالات بدن و دیانت چنانکه گاهی از امری کند گاهی این او و فصل التالی و عن عمر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر سوال اصحابی فائزیم خیارکم گرامی و در بیداران مرز را که بدستی که ایشان نیکترین مبرگزندگان
شما اند و خود چنان باشد که مصاحبان و ملازمان درگاه و حاضران گاه و بگاه در تربیت بندگان علم و عمل و حال و نیند و اگر ملازم است

باقی کبریا کی راہم عمر پسر بکر و ہم عمر بیچ کی راہم عثمان پسر عثمان بزرگ بودند و مقرب و در کار و بار دنیا و دین مقرب
 و ابوبکر و عمر هر دو وزیر و شیره آنحضرت بودند ثم نزد آنصحاب العلی صلی الله علیه و آله و سلم انفاضل منہم پیغمبری گذشتیم اصحاب
 آنحضرت را که فضل نبی آنها و هم میان ایشان یکی را بر دیگری اگر چه ثابت بود و رواه البخاری و فی روایة لابی داؤد قال کنا نقول رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم حی بودیم ماکه می گفتیم و حال آنکه آنحضرت زنده بود افضل الله العلی صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فاضل من است آنحضرت
 بعد از وی ابوبکر ثم عمر ثم عثمان و گفته اند که مراد این عمر چنان و عثمان انداز اصحاب که چون امری و کاری پیش می آمد مشاورت میکرد
 آنحضرت با ایشان و علی رضی الله عنه در زمان آنحضرت جوان و حدیث اسن بود و الا فضیلت او را بعد از مذکورین هیچکس منکر نیست و نیز
 تفاضل ثابت است میان صحابه بی شبهه چنانکه اهل بدر و اهل بقیع الطهوان و علماء اصحاب امام احمد از ابن عمر آورده که گفت بودیم ما
 در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میباید استیم خیر الناس با بکر است عمر را گفت و اما علی تحقیق زاده شده است فضیلت اگر کسی
 از ان سه مرد باشد بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است که تزویج کرد آنحضرت او را و خمر خود را فاطمه و حاصل شد آنحضرت را از وی اولاد
 و بست درهای همه را اگر در علی را و او را را است خود و زخیر و نسائی روایت کرد که پرسید و شد این عمر که چه میگوید در عثمان و علی پس
 حدیث کرد این حدیث بعد از ان گفته نه پرسید از علی و قیاس کنن هیچکس ابروی بست درهای همه را اگر در او را که اذکره شیخ فی فتح الباری

۴۴۰ الفصل الثانی بعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما لاحد عندنا بال الا وقد كافيناه گفت ابو هریره گفت

آنحضرت نیست هیچ کی را از دنیا نغمی و نیکی مگر آن که تحقیق مسکافات کردیم و جز او هیچ آنرا ما خلا ابی بکر بگر ابوبکر فان له عندنا بال کافیه الله
 بها يوم القيمة پس برستی مر ابوبکر را از دنیا نغمی و نیکی هست که مسکافات دهد او را خدا صلی تعالی در جمل آن نعمت روز قیامت و این غایب
 مبالغه و تکریم و امتنان است از آنحضرت مر ابی بکر را و الا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بر همه نعمتها و منتهاست که هیچ کی از ان سه
 بر نمیتواند و پشت نعمت با و خدتهای ایشان در جنب آن چه خواهد بود چنانکه روشن است و فرمود و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر
 و سود کرد و مر مال هیچ کی آنچه سود کرد و مر مال ابی بکر چنانکه هر چه در خانه داشت بنده است آورد و هیچ چیزی نگذاشت و ذوا اخلال کبسه خاب
 ابوبکر است چون تمام مال صرف راه خدا کرد و خرقة پوشید و بجای نگهها خلاها ماخلانید و گوشت نمتخذ اخلیل الا نخذت ابابکر خلیلا ترجمه این
 سابقا معلوم شد الا و ان صاحبکم خلیل الله گاه باشد که صاحب شما خلیل خداست و جز خدا خلیل حقیقی ندارد و رواه الترمذی ۲۰۰ و عن

عمر رضی الله عنه قال ابوبکر سیدنا و خیرنا گفت عمر ابوبکر بهتر است و فضل در یاست و بهتر است در عمل و فعل خیرات و احبنا الی رسول الله

و محبوب ترین است بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نتیجی همتری و بهتری و اکمل و جوه مرتبه سیادت و ریاست است رواه ابن
 ۳۴۰ و عن ابن عمر عن رسول الله و روایت است از ابن عمر که روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال لابی بکر انت صاحب
 فی الفار و صاحبی علی الخوض گفت آنحضرت مر ابی بکر را که تو یار و صاحب منی در غار و یار و صاحب منی بر حوض یعنی در دنیا و آخرت یار
 و غالب یار غار که میگویند از نیاست رواه الترمذی ۲۰۰ و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یبقی
 لقوم فیهم ابوبکر ان یومهم غیره گفت عائشه که گفت آنحضرت نیز سید منی و سز و مرقومی را که در میان ایشان ابوبکر است که امامت کند این قوم

درین باب کلام است بسیمطرا از نیکه قدری از ان در تاریخ مدینه ذکر کرده ایم و الله اعلم . . . و عن عبد الله بن مسعود عن ابي
صلى الله عليه وآله وسلم قال لو كنت اتخذ اخيلا لا اتخذت ابا بكر خليلا ولكني وصاحبي وليكن ابو بكر يراون من يست ويارين
و در روایت احمد اخي فی الدین وصاحبی فی العار وقد اتخذ الله صاحبا خلیلا و تحقیق گرفته است خدای تعالی صاحب کار را
عبادت است از ذات شریف او دوست از حدیث اول گرفتن وی صلی الله علیه وآله وسلم خدای تعالی را دوست معلوم شد
و ازین حدیث دوست گرفتن وی تعالی مراد از خود و تا معلوم شود که هر که در محبت صادق است بر تبه محبوبیت میرسد و بر تبه
بیت هر که او در عشق صادق آمده است . . . بر سرش معشوق عاشق آمده است بنحست محبت و جذب از ان جانب ناشی است
که اثر او انجذاب است ازینجانب و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حبیب الله بود و حبیب آن محب را گویند که بر تبه محبوبیت رسد
و بعضی خلقت را اعلی و بعضی ازند و آنحضرت را جامع گویند میان مرتبه محبت و خلقت آنحضرت را اتم و اکمل دارند از خلقت ابراهیم
کذا قال الغزالی . . . و رواه مسلم . . . و عن عائشة قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی مرضه کففت عایشة کففت مرا
آنحضرت در مرض موت خود او می لی ابا بکر اباک و اخاک بخوان و طلب برای من ابا بکر را که بدست و بخوان بر او خود را یعنی عبد الله
را که بر او عایشة بود و در احادیث دیگر تصریح نام او واقع شده است حتی کتب کتابا تا آنکه نویسیم کتاب را یعنی امر کنم بنوشتن فانی افغان
ان یعنی بمن زیرا که بدرستی من می ترسم که آرزو کنند آرزو کنند و ليقول قائل ان اولاد ابو بکر و گویند که من مستحق خلافت را و سخن نیست
غیر من و یا بی الله و اله منون الا ابا بکر و ابا و خدای تعالی و نمی خواهد و ابا و ازند صلیانان و میخواهند مگر ابا بکر را و او مسلم و کاتب است
که جمع بین اصحیحین است اینچنین واقع شده که انا اولی من سواه از هم بخلافت بدل بجای انا و لا طبیبی از قاضی عیاض نقل کرده که
این روایت ابو جوست . . . و عن جبرین بن طعم بن مسمی و سکون طاه و کسر عن قرشی است از اولاد و نوفل بن عبد مناف گویند او
ابو محمد است اسلام آورد پیش از فتح بعد عام خیر و بعضی گفته اند عام الفتح و نیکو شد اسلام او از اشرف قریش بود و موصوف بود و بجهل
و فار عالم بود بعد انساب و شاکر و ابو بکر بود رضی الله عنه درین علم قال کففت جبر است انبی صلی الله علیه وآله وسلم امره آمد آنحضرت را
زنی فکلته فی شیء من سخن کرد و در چیزی یعنی حاجتی در خواست یا سخنی رسید فامر بان ترجع الیه پس امر کرد آنحضرت آن زن را که
وقت دیگر بیای بسوی آنحضرت قالت گفت آن زن یا رسول الله را اینست ان حبیب و لم احدک خبره مراه که اگر بیایم و نیایم ترا
کاشا ترید الموت گویند که آن زن اراده میکند بنایافتن آن حضرت موت او را ظاهر این زن نزدیک بیایم وفات آنحضرت آمده
و گفته قال فان لم تجدینی فارتی ابا بکر گفت آنحضرت پس اگر نیایی تو مرا پس بیای ابو بکر را ظاهر این حدیث اشارت بخلافت ابو بکر
ست بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم لیکن نص قطعی نیست و با وجود آن دلالت دارد بر فضل و تقبلیت او و جمعه علم بر آنست که نص
بر استخلاف و بریح جانب نیست و صحت خلافت ابی بکر رضی الله عنه با جماع صحابست و شیخ ابن الهمام در سایرہ او عامی نص بر خلافت
ابی بکر کرده اثبات نموده است و الله اعلم متفق علیه . . . و عن عمرو بن العاص ان انبی صلی الله علیه وآله وسلم بعثه علی حدیث من ان السلاسل
روایت است از عمرو بن العاص که آنحضرت فرستاد او را و او بر گردانید بر شکری و بذات السلاسل فرستاد که نام زمینی است و سلاسل

وراصل نام ریگیان که روی برپوشیده باشد و آن زمین را تخمین بود و صاحب موهب له نیز گفته که ذات السلاسل کعبت
آن گفته که مشرکان در روی خود را یکدیگر بسته بودند تا نگریزند و بعضی گفته اند که از جهت آن گفتند که در آنجا آبی بود که اورا سلسل
میگفتند و از زمین برده روزه راه بود پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عمر بن العاص را آنجا فرستاد و لوای سفید برای او بست
و سه صد کس از مهاجرین و انصار با وی همراه کرد و در آنجا سیاه بایشان بست و چون عمر بن العاص نزدیک بان موضع رسید
و خواست و ملک طلبید پس آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را فرستاد با دوست کس از بزرگان مهاجرین و انصار و در میان ایشان
ابو بکر و عمر بودند و لوای دیگر برای ایشان نیز بست و فرمود که بلین شوید عمر بن العاص و مخالفت نکنید با وی پس خواست ابو عبیده
که امامت کند مردم را پس گفت عمر بن العاص ترا بعد من فرستاده اند و امیر منم پس طاعت کرد ابو عبیده او را پس بود عمر که امامت
میگرد مردم اما رسیدند بیدار دشمن پس حمله کردند مسلمانان بر ایشان پس گریختند کافران و بر ایشان گشتند پس چون دید عمر بن العاص
که مهاجران و انصار را با وی فرستادند ابو بکر و عمر در میان ایشان بودند و نفس او چنان افتاد که وی مقدمت و منزل از ایشان
پس آنحضرت جواب داد و پیغمبری که قطع کرد طمع او را چنانکه راوی میگوید که قال گفت عمر بن العاص فاتیمة پس آمد من آنحضرت را
فقلت ای الناس احب الیک پس گفتم من یعنی با آنحضرت که ام مکی از مردمان دوست داشته تر است بسوی تو قال عاتبة گفت
آنحضرت محبوب ترین مردمان نزد من عاتبة است قلت من الرجال گفتم از مردان کدام محبوب تر است قال ابو بکر گفت بدرست
که ابو بکر است قلت ثم من گفتم من بعد از ابو بکر کدام محبوب تر است قال عمر گفت بعد از وی عمر محبوب تر است فعذر جلال اللہ سرد
آنحضرت مردان را فسکت پس خاموش شدم من مخافه ان یجعلنی فی آخرهم از جهت ترس آنکه نگردد اندر او را پس بر ایشان
تسبیح علیه ۶۶ و عن محمد بن الحنفیة ابو القاسم محمد بن علی بن ابیطالب القرشی الهاشمی اسم ام او خوله بنت جعفر بن طهس حنفیة از
بنی حنفیة که از بنی یمامه بود با منی مدنی ثقة عالم فاضل کامل موصوف بطاعت و شجاعت شدیة القوۃ چنانکه آورده اند که نزد
امیر المومنین علی زره آهن آورده بودند که دراز بود و بقدر مبارک وی راست نیامده پس گرفت آن زره را محمد بن حنفیة و قطع کرد
بقوت دست خود و قدر آنچه دراز بود از دامن وی و از وی پرسیدند که سبب چیست که پدر تو را از فرزوات و حروب مهالک سحر
و حسن حسین انی فرستد گفت حسن و حسین بشا پسر و چشم اندرون بمنز که دست و چشم نگاه داشته میشود و بست قال قلت لابی
گفت محمد بن حنفیة گفتم به پدر خود یعنی امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ ای الناس خیر بعد النبی کدام مکی از آدمیان بهتر است بعد
از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ابو بکر گفت پدر من ابو بکر بهتر است قال قلت ثم من گفتم پس کس است قال عمر و شیت ان
بقول عثمان و رسیدم من که گوید عثمان یعنی نرسیدم که بعد عمر که بهتر است و ذکر عثمان از میان طمی که در وقت شانت گفتم و شیت تو
بهتری و در تفصیل عثمان بر علی خلافتی بهم است در میان علما قال ما انا الا رجل من المسلمین نیست من مگر یکدی وی از مسلمانان مرد
و چه مردی این را بر وجه تو اضع فرمود الا وی بهترین مردم بود در وقت این سوال رضی اللہ عنہ و کرم اللہ وجہہ و رواد البخاری
۶۶ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال کنا فی زمین النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا نعدل بائی بزا و لو بودیم در زمان آنحضرت که بزرگوار